تاریخ پنجاب تحفۂ احباب
منشی عبدالکریم

فهرست تاریخ پنجاب تحفهٔ احباب

باتمام رسید

بسم الله الرحمن الرحیم

حملهٔ اول از تاریخ پنجاب

الحمد لله الذی جل عن الشبیه والنظیر وتعالی عن النصیر والوزیر ومن شانه تؤتی الملک
من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء لا یدرک ذهن البشر حکمته البالغة
ولا یصل فکر بکنه قدرته الکاملة والصلوة والسلام علی سیدنا
خاتم النبیین وخیر الخلائق اجمعین وعلی آله واصحابه الاتقیاء
الابرار والسادة الامجاد الاخیار و بعد بر شائقین اخبار و آثار و طالبین تواریخ
و سوانح اعصار مخفی نماناد که چون وقائع و محاربات سکهان با سرکار دولتمدار
انگلشیه بزمان ما بوقوع آمده و مردم هندوستان خصوصاً باشنده شهرها که از شوکت و صولت
سپاه انگریزی واقف و آگاه نیستند که بزور پنجه بهادری و شجاعت و قوت و دولت و حکمت
قلعه کوه قاف را چون کاه از بیخ و بن برمیکنند و در بحر محیط مراکب آبی آتش [illegible]
اقوال عوام کالانعام را شنیده و بران وثوق و اعتماد کرده غلبه سکهان بر افواج انگریزی
بیان مینمودند و حالانکه از روی اخبار دهلی و آگره که از روی اخبار انگریزی و چتهی های افسران فوج
می نوشتند برعکس آن معلوم میشد و اکثر احباب صادق از راقم آثم عبدالکریم مستفسر

وجویای حال این جنگ میشدند بدین خیال که این راقم برای دریافت حقیقت حال آن نام
ونگار اخبار مطبوعه چند جا را می طلبید و نیز بزبانی صاحبان عالیشان می شنید و بر نوشته
ملاحظه اشتهارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی مینوشت و آنچه در خود دیده
را تحقیق نموده باختصار بسیار مندرج میساخت و چون اهل هندوستان از فارسی مطبوع
مرغوب نیست لهذا از اخبار اردو درین زبان ترجمه نموده و غرض ازین تسوید در آنوقت
آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام به حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی
دست دهد که غلبه و ظفر کراست و شکست و هزیمت کیست و این مختصر مشتمل است بر دو
حمله حملهٔ اول در بیان جنگ فوج خالصهٔ لاهور با سرکار انگلشیه و حملهٔ دوم در محاربات
سرکار مذکور با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران سکهان
در دوآبه چناب و جهلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این مختصر
بتاریخ پنجاب تحفة للاحباب موسوم گشت احیانا اگر در خبری و یا
بعبارتی خللی و فتوری واقع شود صاحبان والاهمم عیب پوش عند نیوشیدن
معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هر دو میدارد و انسان مرکب از خطا و
نسیان است و هو الموفق للصواب **در بیان اصل سکهان و طریق و مذهب
ایشان** در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون
که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذهبی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد او گشته
بعضی مرید و بعضی چیلهٔ او شدند و کسانیکه چیلهٔ او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده
بخدمت او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه چیله را گویند و پیر را گرو و لهذا آن گروه
که چیلهٔ او شدند مشهور بسکه گشتند و همچنین کسانیکه از هنود این طریقه و روش اختیار
کنند سکه میگویانند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح
نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در نصایح و موعظت بزبان پنجابی

اصل سکهان
طریق و مذهب ایشان

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنت گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجود است سکهان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقهٔ ایشان متعارف است گرنث را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلا و مذهب
می کنند و سامعین از فرقهٔ سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند و خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدانند و اکثر معتقدان
ایشان برای فاتحه و نذر نانک شاه کڑاه پخته کرده هم مذهبان خود را میخورانند و کڑاه عبارت
از حلوای میده و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی کشاده که آنرا
در هندی کڑاه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران را از بهائم و طیور متعارفه
میخورند و طریق ذبیحه در مذهب ایشان نیست جانور را خفه کرده و یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانکشاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشدزادهٔ
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
نیلگون میباشد و ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پایین بغایت تنگ
که پای ایشان بدشواری دران میگنجد و ازاربند مثل دو رشتهٔ ازار دراز میباشد آنرا حلقه کرده
پهلوی چپ مثل پالهنگ اسپ می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع مخصوص است
که از اندرون مجوف باشد و اینچنین دستار را در زبان ایشان کهک گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار و تمامی جبهه و گردن حلقه آهنی
عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقه ها از قسم حربه است که بوقت جنگ با
بران حریف را میزنند و تمامی سکهان موی سر را از سر تا پا نمی تراشند و ببهادر شده ذراع ظلم
و ... شوند هر کس از اقوام هنود سکه شدن میتواند در عهد مهاراجه رنجیت سنگه هزاران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند فوج خالصه عبارت از انست که دران کل سپاه و افسران از فرقهٔ سکه باشند

پس معنی خالصه آن شد که در ان فوج سوای سکهان آمیزش فرقه دیگر نیست یعنی خالص از
آمیزش غیر [illegible] و دیگر آن غیر فرقه سکه از هنود و مسلمان باشد آنرا فوج آئینی گویند و رئیس لاهور
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیرا که همه قوم و محل اعتماد او بودند و در باره شان نسبت
فوج آئینی بسیار مینمود و گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان
یا عالمگیر پادشاه دهلی شخصی گرو گوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد و برخلاف
روبه و طریق نانک و دیگر قائم مقامانش بسیار زر دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هرگاه جمعیتی کثیر از مردان
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت میکرد و چندبار فوج پادشاهی که برای گرفتاری
او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار
کرده و زنده در قفص آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور پادشاه آوردند و بحکم پادشاه هر
یک عضو او را می بریدند تا اینکه او را مثله کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام
کشتند و این ظالم سفاک یعنی گرو گوبند بر هر شهری که میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان
ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشانرا می کشت و زنان حامله را شکم میشگافت الغرض از زمان
مقتول شدن او مریدان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید بهم رسانیدند و علی الصباح در معابد
خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعای کنند و بزبان خود میگویند واگروجی فتح [illegible]
ناس یعنی فتح تابعین گرو گوبند که عین فتح گروست باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب
ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین درانیان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب
و اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن شروع نمودند
و اندک بهانه جسته مال و اسباب غارت کرده نفوس ایشانرا قتل مینمودند و مساجد پادشاهی بسیار را
بسته خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان بآواز بلند و گاوکشی در تمام ملک پنجاب نموده
بیرون شهر امرتسر که آنرا انبرسر نیز گویند و آن مقام گاه تجارت ست قلعه محکم احداث نموده

عداوت سکهان با مسلمانان

بنام کرد که بند مذکور نام آن گوبندگده نهاد و مهاراجه رنجیت سنگه تمرگا و تمنا خزانهٔ خود را در همین قلعه
می نهاد و در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر عمائد و مقتدران فرقهٔ سکهان در شهر امرتسر
می ماندند و لاهور رفته رفته و کار افواج سکه بود دیگر سرداران مذکور آنجا دار الملک خود ساخت چنانچه
اکنون تمام قلمرو او را بتعبیر ریاست لاهور میگویند و آنچه زبان زد عوام و مردم بازار
بود که در قلعهٔ گوبندگده کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع است بالکل دروغ برآمد و چه
اگر زیاده یکدو کرور روپیه هم در انجا میبود اهلکاران سرکار لاهور را ادای یکباره نقد
مبلغ یک و نیم کرور روپیه تاوان مندرجهٔ عهدنامه که ذکرش خواهد آمد وقتی دشوار نیستی
و نمیداد و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند

دربیان حال مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان

مخفی مباد که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران و پیروی دل
بر آئین مروجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پاسداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
بر فوج و رعایا اینجاست هرگاه در یکی از امور مذکوره بسبب غفلت رئیس یا بجهت ضعف و قصور رای اهالی کار
انواع مفاسد بی انتظامیها در ان ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک و دولت
میگردد و مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری تمامی امور مذکوره نموده ملک خود را باکمال رونق و سرسبزی و تمامی افواج
افسران ملازم خود را مطیع و منقاد میداشت احدی را از فوج خالصه و آئین و سرداران ایشان را طاقت
و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس و رعایت عهدنامه
که فیمابین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تحریر یافته بود چنان مرعی
میداشت که اهالیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه مدام رسم مراسلات
و مهادات از طرفین جاری ماند و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت می کرد که بعد من بقای

ابقای سررشتهٔ دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و هم رعایت عهدنامهٔ موثقه فیمابین هر دو سرکار
را مدام شامل ملحوظ خاطر داشته باشند و هر گاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه
حدود و افواج متعینه مقام لدهیانه و فیروزپور بدان طرف تشریف فرما شد رئیس مذکور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده وکلا را برای احوال پرسی با تحائف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسلهٔ محبت و اتحاد می شد و بذریعهٔ مکاتبات اشتیاق ملاقات فیمابین
ظاهر مینمود چنانچه لارد ولیم بنتنک بهادر گورنر صاحب بپاس خاطرش عنان توجه بدان سو
منعطف ساخته در مقام مناسب بملاقات یکدیگر مسرت اندوز شده بودند مگر افسوس
که چنین رئیس دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش
پنجاه و هفت سال بود و تا سی و سه سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بر مسند
حکومت و فرمان فرمائی ملک موروثی خود متمکن گشت مگر او را اجل فرصت نداد که از ریاست
متمتع شود از مسند نشینی او هشت ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک
عدم گردید و طرفه بر اقبال خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر
کهرک سنگه متوفا که جوان نوخاسته و بحلیهٔ فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعةً از جهان
سست بنیان درگذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون معاودت
شهر کرد و سواری او بدروازهٔ شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرا چندان جمعیت پیش
و ازدحام در میان آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه بآهستگی تمام میرفت و در
چنین حال مردم توپخانه برای شلک تهنیت و سلامی بموجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب
توپ که از پیشتر قریب دروازهٔ مذکور جمع کرده بودند سر دادند از قضا و قدر بصدمهٔ صدای توپها
سائبان سنگی آن دروازه بر روی نونهال افتاد و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود و افسوس
که آن نهال نو که هنوز از شجر زندگانی بر نخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن بشکست و رنجیت سنگه
چه بسیار مشاهدهٔ آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لاهور را

بخوبی خواهد کرد و لهذا او را ولیعهد کرده بود کهرک سنگه گو بظاهر و بنام مسند نشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را نائب و پیشدست این چنین فرزند لایق دانشمند
انگاشته بصلاح و بصوابدید او کل انتظام امور ریاست میکرد بالجمله هنوز عمرش از بیست سال
تجاوز نکرده بود که برفاقت جد و پدر خود ره سپر ملک آخرت شد و آنچه سابق نجومیان
وطالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونهال سنگه میگفتند که این پسر سکندر
طالع پیدا شده است و در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ بر آمد
ریاست لاهور نصیب این بیچاره نشد چه جای حکومت هفت اقلیم این همه امور وابسته
تقدیر بکسی را اطلاع بر غیب نیست القرض بعد قضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نونهال سنگه
قسمیکه مذکور شد شیر سنگه خلف دومی مهاراجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر مسند حکومت لاهور متمکن گشت و این هر دو پسران رنجیت سنگه که یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک موروثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بسرکار
انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مهاراجه شیر سنگه افواج انگریزی فتح مند
اخیر بسرکردگی جنرل پالک بهادر درمیان ملک لاهور شده از راه دره خیبر بکابل رفت
و بوقت مراجعت از آنجا تمامی لشکر و سپاه انگریزی و همیر و بنگاه شان که در قندهار
و جلال آباد بود بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل امث و جنرل ناٹ
در عمل سکهان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جابجا متعین و مامور بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذبوره لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت
افسران فوج موافق رتبه هر کس و از بهم رسانی دیگر مایحتاج سفر فرار واقعی بعمل آورده ایشانرا
خوشنود داشتند القرض مهاراجه شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین هر دو سرکار را بیش از
پیش تقدیم میرسانید و هم در نظم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعةً نکبت و ادبار بر فوج سکهان
نازل شد و شامت زدهٔ خود خواست که ایشانرا بکیفر اعمال ظلم و تعدی که بر بندگان خدا علی العموم

علی الخصوص بر رعایای بیچاره سلطان کرده بودند رسانیدند بنابران بعض فوج سکه که حافظ
شهر لاهور بود و باغوا و تحریک بعض سرداران ریاست بلوا نموده بقول بعضی بوزیر مهاراجه
شیر سنگه ولی نعمت خود را مع پسر و وزیر او و دیگر بسیار سرداران ازانکه بکشتند و قیامتی برپا ساختند
بزبانی بعض ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیر سنگه از بسکه فیاض
و مرد عیاش بود و دولت بسیار بدادن زنان فاحشه مغنیه و هم در لهو و لعب بسیار صرف میکرد
راجه دهیان سنگه برادر راجه گلاب سنگه که خیرخواه آن خاندان و از عهد رنجیت سنگه بعهدۀ وزارت
منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بخدمت شیر سنگه عرض کرد که این دولت را مهاراجه رنجیت سنگه
والد شما با بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا رایگان در امور فضول صرف میسازید و خزینه
خالی می کنید شیر سنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفتگوی که ازین قسم بود
شیر سنگه کلام سخت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت بدهیان سنگه گفت و تهدید نمود و دهیان سنگه
آنوقت خاموش ماند لیکن کینۀ آن در دل داشت تا آنکه شیر سنگه افسری را بجرمی سنگین
و یا در قصاص خونی که کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغوای وزیر کمر
همت بعداوت و رنجیده در صدد آن شد که عوض برادر خود از شیر سنگه بگیرد و سپاه را که تابع او
بود باشارۀ دهیان سنگه درین امر با خود متفق ساخت تا آنکه آن همه بر قتل او مهیا و آماده شده
منتظر وقت و قابو بودند که حسب اتفاق روزی شیر سنگه غافل از غدر سپاه برای ملاحظۀ قواعد
فوج در میدان قواعدگاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنگچه را که پر از گولها بود از جانب پشت بر
شیر سنگه سر کرد چنانچه او ازین یک ضرب تفنگچه همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهان آن شقی پسر او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود بهانه بیرون طلبیدند و بمجرد بیرون آمدن او را
گرفتار کرده بر قلعه بردند و مانند گوسفند آن بچۀ بیگناه را ذبح ساختند و بعد
کشته شدن شیر سنگه حال و رغلانیدن دهیان سنگه را مردم طرفدار شیر سنگه
دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دهیان سنگه را مع راجه هیرا سنگه

پسرش و اودهم سنگه برادرزاده اش که پسر راجه گلاب سنگه بود بضرب های شمشیر
پرزه پرزه گردیدند و زد و خورد فیما بین سرداران طرفدار نونهال سنگه و طرفداران فریقین
بسیار کشت و خون واقع شد تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم
ماند و درین بلوا کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه
و سه سردار نامی و کار آزموده از مددگاران وزیر پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته گردیدند پسر دوم شیر سنگه را که باقی مانده بود مخفی از لاهور برده در
آگره سپرده داشتند و حفاظتش نمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه که پیشا سنگه نام دارد زنده مانده است
اگر او لاولد دارد و بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در قرار آن
شد که کسی را از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه برای نام نهاد بر مسند ریاست نشانیده
حکمرانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیر السن را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست لاهور
معین ساخته مادرش را بظاهر مختار ساختند و آنچه از زر و اسباب میخواستند بحکومت جبراً در
میگرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس دوازده روپیه در ماهه بعوض مقرر
گذرانیده از رانی میگرفتند و سوای اتلاف نفوس بسیار می از خزانه که بدست شان افتاد
متصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند بعضی را
از سرداران نگذاشتند که ایشان را بفهمایش و بایزور از امور بیجا و خلاف دستور باز دارد
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقیمانده که در دربار لاهور حاضر میماندند
بجز تبعیت و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میکشود
او را از جان میکشتند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود
قتل کردند و نیز بعضی از درازدستی راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهر کیف چون مسند از اغیار
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ سردار در امور ریاست مداخلت کردن نمیتواند هر یکی از ایشان
خود را رستم و اسفندیار میدانست چنان بخاطر شان گذشت که حالا آن طرف دریای ستلج عبور کرده

در ملکهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند در بیان شروع فساد سکهان

اینطرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشیه و وقوع جنگها [illegible]

فیمابین چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعه اول قریب
بیست هزار سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب بر قدری که خواستند از راه
خودسری گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران به اطلاع دیگرها همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر سال
یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیمابین ملک
پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود و بر پل کشتیها که بسته بودند بلا خوف و اندیشه بدون پاس و لحاظ ملک عهد
عبور کردند و بدین طرف ها ایان انگریزی که غافل از اراده جرات ایشان بودند صرف بر رتق و فتق
حال بهبود خویش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی ایشان در میان خود با دشاهت لاهور را بر بی انتظامی
ریاست غافل از راه دور اندیشی چنان می کجا که از لوازم ملکداری و کشورستانی ست خواستند که اینطرف دریای
ستلج در عمل خود در چند مقام معارکه بسبب پایاب بودن دریا که اگر احتمال عبور سکهان است فوج خود
را مامور و متعین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالفعل بی سرداران و مانند شتران بی مهار اند اگر قصد آمدن
به اینطرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهمین قصد لارڈ هارڈنگ گورنر جنرل
فرمان فرمای ملک هندوستان بالنفس النفیس خود مع سپه سالار کل افواج انگریزی گف صاحب بهادر
وارد کیمپ لودهیانه و فیروزپور شدند و هنوز در تجویز بودند که چقدر فوج در فلان مقام و چقدر در
فلان معبر مامور و متعین باید کرد و هیچ احدی در وهم و گمان لارڈ صاحب و سپه سالار موصوفین
نبود که سکهان برخلاف عهدنامه که فیمابین سرکار انگریزی و لاهور از عهد مهاراجه
رنجیت سنگه منعقدست در ملک ما آمده مصدر فتنه و فساد بلا سبب خواهند شد بنابر این
توپهای کلان و دیگر سامان حرب همراه نیاورده بودند و بجز فوج متعینه چهاونی
لودهیانه و فیروزپور و فوج قلیل که در اردوی لارڈ صاحب می باشد در
آنوقت افواج دیگر در آنجا موجود نبود و در گوشه خاطر داشتند که بعد تعیین مقام چهاونی [illegible]

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این یورش
سکهان در عمل انگریزی بایمای رانی صاحبه یا دلیپ سنگه شده بود و یا بموجب اشاره
گلاب سنگه بود است که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چرا و از مقام جمو فوج
خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مفسدان بر خود غلط برگفته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا باشارهٔ گلاب سنگه
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان می ماندند بنا بران خواسته باشند
که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفاکار آقاکش و استیصال بیخ و بنیاد
شان کرده و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان ندارد
الغرض قلع و قمع این گروه نتیجه شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنگه بود
و عجب نیست که این هر دو کسان بنظر مآل کار دور اندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام مشهور است
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه کار ایشان آنچه بایست یا ماندن
مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بر عدم شرکت در جنگ
و شمول رانیصاحبه و گلاب سنگه درین جنگ ریاست لاهور را بدلیپ سنگه پسرش بحال و برقرار داشت
و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگه فرمود و تا بالکل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد
از جمو قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود و مددگاری [illegible] فرستاده بود و بفوج سکهان [illegible]
همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود را زود رسانیده شریک شما میشوم
و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن باشند [illegible]
بودند [illegible] و گلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که [illegible] خود [illegible]

خورده و مانند باز سرگرفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحبه هم آنها را
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن زر بالکل دست کشیده اند و افواج سرکار
انگریزی هم اکثر قصد لاهور خواهد کرد در این صورت زیاده ازین توقف کردن در جمو مناسب
نه انگاشته بر جناح استعجال در لاهور [illegible] رسیده بعد فهمایش [illegible] بعد از شکست
چهارم سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب لاهور مع نذر و اسباب پیشکش با دیگر سرداران
در معسکر لارد صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف خود حاضر گشته
بعد تقدیم مراسم استغفار و اعتذار و اظهار [illegible] صلح رسانید الغرض [illegible] که آن
صلح فیما بین هر دو سرکار منعقد شد اگر او درین وقت [illegible] صلح نمی شد فوج انگریزی
یکسر بلا مانع و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و ریاست خاندان مهاراجه
رنجیت سنگه نمیماند

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر ۱۸۴۵ عیسوی شده بود گویند سکهان دفعه اول با

بیست و یکهزار با توپهای کلان که گوله و چهره آن دور تر میرسید عبور ستلج نموده و جالها
بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشت صد و چهل و پنج عیسوی شروع بجنگ کردند
درین جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی ایشان بکار
آمدند زیرا که از دست سکهان توپهای کلان بسیار بود و گلوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده
نقصان سپاه میشد و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه و توپهای خورد که در [illegible]
[illegible] با خود [illegible] گلوله های آن تا به فوج سکهان نمیرسید [illegible] مشاهده احوال که
مردم از سپاه ما از گوله بازی توپهای کلان مخالف بسیار ضائع میشوند حکم یورش و حمله کرد
هر چند حمله کردن موافق قاعده [illegible] یورش که در میان ایشان معمول است فوج انگریزی
یکبارگی حمله کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود کشته شدن [illegible] متواتر حریف تاخت
کرده و [illegible] جالهای سکهان رسیده توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را [illegible] شکست

آشکار گردید که سکهان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار کس
در صف جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آنچنان سراسیمه و بیحواس شدند و گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش حالانکه بسیاری از سپاه
انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان و گوره‌های لایق و سوار و پیاده‌های تلنگه
مقتول و مجروح گردیدند الحق درین جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب مقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیسی از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و سالها
حرب و خواه داشتند کار نمایان بعمل آمده و باعث عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته یاد کرده
نموده دمار از مخالف برآورده و مظفر و منصور گردید اگرچه تفصیل این جنگ زیاده ازین خوب معلوم نشود

ولیکن آنچه از ثقات شنید درین مقام ثبت نمود **در بیان جنگ دومی سکهان با فوج انگریز**
که در قریب بمقام فیروزپور واقع شده گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر [illegible]

و بند سکهان گریخته از لاهور علی الاتصال رسیده بهر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده سر شور و شر
برداشتند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان رفته قصد هنگامه پردازی نمودند و تا این فتنه
توپهای کلان و فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نشده بود لارد صاحب ممدوح زیاده
ازین تامل و انتظار رسیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب انگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هری کی پتن
افتاده بود حکم کرد که خود ازو بطرف لدهیانه جائیکه سکهان سر شور و شر داشتند برسانند و حفاظت
چهاونی لدهیانه نماید چنانچه اول و دوم برگد پیاده و سی و یکم پلتن پیاده شاهی و چهل و هفتم و چهل و هشتم و نهم
و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هری اسمت صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلتن نیز از دهرم کوت آمده شریک فوج مذکور شد و از روز
اینهمه فوج تا بیست و پنج میل از قطع مسافت کرده وقت واز نمودی لدهیانه کرنیل [illegible] پلتن پنجاه و پنجم و قطار
سوار و توپخانه بطرف فوج سر هری اسمت مذکور رخصت روانه شده و اینها را انبوه کثیر فوج سکهان از مقامی
بلند فوج انگریزی را [illegible] گوله توپ در آغاز کرده مگر [illegible] صاحب [illegible] افسر مذکور [illegible]

امروز سپاه با مسافت بعیده را طی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ نداد مگر تا هم وقت
روانگی توپ و تفنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریزی که عقب
مانده بود نیز غارت و بعضی گوره ولایتی و قدری سپاهیان پلٹن هندوستانی را گرفتار کرده دید
[illegible] ازین قتل و نهب که از سکهان بر فوج آمده بود در خشم شده و بتاریخ بیست و ششم جنوری
عوض آنرا خوب گرفت یعنی سکهان را که قریب لفیروز پور رسیده در میان فوج خود
کرده از هر چهار طرف همچو آتشباری کرد که از هزارها کشته پشته ساخت و جمیع اسباب
متعلقه فوج خود را مع اسباب جلیلی انتزاع نمود و پیشتر این جنگ در بیست و یکم ماه
مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پٹیاله تاخته قلعه آنرا متصرف خود درآورده و نشان
فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کردند ولیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن حصار را نیز
از سکهان باز گرفته حواله راجه پٹیاله نمود و درین جنگ فوج خالصه الیقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بیست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک شان رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه گلاب [illegible]
از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه دل نهمت او را از قتل کردن مهاراجه شیر سنگه
و پسرش بیچراغ کرده بود تا چندان خوش و ناراضی بود که از خدا میخواست که این ظالمان
بهر عذابی و عقوبتی که کشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک است پس
انجا بحکمت عملی خبر آمد آمد خود مشتهر و ظاهر کرده بود تا بتوهم و گمان آمیزش او در سرکار انگریزی
بقصد تخریب سپاه و یورش بر جمو که وطن او وادی او است نکنند و بعضی سرداران ایشان از لاهور
آن کنار به دریا در ملک خود غارتگری میکردند و بسبب آنکه رانی بعد دریافت حال هزیمت و مغلوبی
سکهان با طمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست
کشیده بود از رانی بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بودند که
در لاهور رفته رانی و دلیپ سنگه پسرش را کشته [illegible] و دیگری را بریاست لاهور مقرر خواهیم کرد و

آشکار کردند که سکهان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار کس
در صف جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آنچنان سراسیمه و بیحواس شده گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش و حمله اکثر افسران
انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان و گورهای لایق سوار و پیاده مانند
مقتول و مجروح گردیدند الحق درین جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب مقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و سامان
حرب دلخواه داشتند کارنمایان بعمل آمده و باعث عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته پایداری
نموده دمار از مخالف برآورده مظفر و منصور گردیدند اگرچه تفصیل جنگ زیاده ازین خوب معلوم نشده

ولیکن آنچه از ثقات شنیده درینمقام ثبت نمود در بیان جنگ دومی سکهان با فوج انگریزی که قریب بمقام فیروزپور واقع شده گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر انگریزی

و هم سکهان که بیشتر از لاهور علی الاتصال رسیده بهر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده سر بشورش
برداشتند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان رفته قصد هنگامه پردازی نمود و تا این وقت
توپهای کلان و فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نرسیده بود لارد صاحب ممدوح زیاده
ازین تامل و انتظار رسیدن سپاه انگریزی مناسب نگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هری واقع
افتاده بود حکم کرد که جدا از و بطرف لدهیانه جائیکه سکهان سر بشورش برداشته اند رسیده جنگ
چهاونی لدهیانه نمایند چنانچه اول دوم برگید پیاده و سی و یکم پلیتن پادشاهی و چهل و هفتم چهل و دوم و نهم
و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هنری اسمت صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلیتن نیز از دهرم کوت آمده شریک فوج مذکور شد و از زیره
این همه فوج تا مسافت پنج میل برای قطع مسافت کرده رفت و از کمپوی لدهیانه کرنیل گودوین با پلیتن پنجاه و نهم و قدری
سوار و توپخانه بطرف فوج سر هنری اسمت مذکور روانه شده و ایشان را خبر کرد که فوج سکهان از متعاقب
بلند فوج انگریزی بگوله توپ زدن آغاز کردند مگر سر هنری اسمت صاحب بهادر افسر مذکور ترتیب اینکه

تا بوسیلهٔ [illegible] همچنین میگویند که ایشانرا باز رفتن در لاهور نصیب باشد که [illegible] سبب [illegible] نوشته
راجه گلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من نرسم شما شروع در جنگ
با انگریزان ننمائید بعض فوج لاهور خصوصا کل سپاه آئینی و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ نشده بودند و کسانیکه برگفته و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان فوج
فوج خالصه از خودسری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه هر سپاهیان
برای طلب تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب می گفت که من اکنون [illegible] از
روپیه در ماهه فی کس سپاه دگانه دادن نمیتوانم و شما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنید این
سزای سرکشی و خودسری شماست چرا بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر نتیجه
آن دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از وقوع شکست ها فاصله بعضی سکهان از فوج خالصه
لاف و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده و پیغام صلح کرده اند و ما جواب
داده ایم که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و گنگا
در میان ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیما بین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد از جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دو دفعه [illegible] در [illegible] شان [illegible]
بود و کسی را همسر خود نمیدانستند در میان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم
جنوری سنه ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود گویند بیست هزار سکه
با پنجاه و شش ضرب توپ برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود
به بیست و ششم جنوری سال مذکور اینطرف دریای ستلج عبور کردند و بعد از آن فقط چهار هزار سوار
با دوازده ضرب توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شده
فوج انگلشی در آنوقت از نصف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت مگر
با وجود قلت سپاه درین جنگ هم حریف را شکست داده غالب گردید شکست [illegible]

جنگ سوم در مقام الیوال

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور بحالت اضطراب غرق شده بودند و دو توپ که جیدو کد بدان طرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آن طرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرأت و چالاکی
در ریخکدان و پیاله آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و بالتحقیق معلوم گردید
قبل اینجنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه رسیده
آن استاده بود و چون نائره قتال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن بدست و پا جنبانیدن لگام اسپ را برتافته مع سواران همراهی خود یکسر بطرف لاهور
بشتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود شکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهاده
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته شلک زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری باراده عبور بکناره دریا
رسیده نشانی از پل در انجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف میکنیم از فوج انگریزی
که شلک زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را بدریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله از ان گروه هرکه بخوف غرق شدن بر کناره دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هرکه خود را بدریا انداخت لقمه نهنگ اجل گردید شاید معدودی
بقوت شناوری ازین مهلکه بساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکهان خود هیچ متنفسی زنده نماند یا زیر شلک
حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد و ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل راضی و خوشنود نبود
زیرا که هریکی از دست شان بجان خود می ترسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بهره ور نشدی در هر مقابله هزیمت

یافته مغلوب گشت والا و جنگ کردن و حمله‌های متواتر نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی و کمی نه کردند
و مردانه وار جنگیدند و علاوه بر اتفاق چون ناجی مهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان و منکسر السیاه
بوده و آرای ایشان به نقض عهد نموده بلا سبب در عمل [illegible] ساخت نموده اند ابتلا
الهی گشته مستاصل و برباد کردیدند قبل این جنگ کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهنا سنگه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در ملوکانه
شیر سنگه و دهیان سنگه و غیره کشته شدند از لاهور برآمده رفته در بنارس بوده و باش خود اختیار کرده
لیکن از شامت اعمال آنها در آنجا هم خوش دلی نه نشسته زیرا که بعد از چند روز برای سیر و تفریح الهٰ
مشرقیه احمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته بدار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیمابین سکهان
و سرکار انگریزی بنا بر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظر بند شد
و تمامی مال و اسباب او که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق کرده شد و سبب نظر بندی
سردار لهنا سنگه آن بود که مبادا بپاس هم قومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکور
فسادی بر پا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هردوار و دیگر بلاد و امصار محال انگریزی
بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیمابین آنهمه اموال و اسباب و غیره واگذاشته کرده بمالکان
داده شد و سوم فبروری ولکر صاحب بزرگ از معبر روپر تا معبر پهلور برای بند ساختن معابر
دریای ستلج که پایاب بودند مامور شد تا سکهان در [illegible] عبور کردن نتوانند و بیست و هشتم
جنوری جنرل اسمث با معسکر خود از کمپ لدهیانه در لشکر کمانڈر انچیف ملحق گردیدند زیرا که
تا آن زمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که استعمال آن لابد بود
از مقام دهلی در لشکر لارڈ صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بمجرد رسیدن چار لشکر [illegible]
در رسند و در معسکر لارڈ صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بر آن طرف دریای ستلج
از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور در معبر هم قرار یافته بود و لیکن اعلان
آن ملتوی نمودند [illegible] بسبب دوم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی که سبها سنگه [illegible] قبل [illegible]

مستر ونس ستّ ارت که در انباله بود رفت و در باغ پادشاهی مسکن صاحب موصوف داخل
شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار پهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آن صاحب ایضاً
داخل گردیده هر گاه صاحب را در آنجا نیافت بکثرت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او
وقت شب در شب خود را قتل کرد و در بیست و دوم جنوری لاله جی لال از طرف فوج خالصه بنزد
لارڈ صاحب پیغام صلح برد و معذرت‌ها نمود و او را جواب شد که با سرکار خالصه و سردار تیج سنگه
و راجه لال سنگه که سردفتر خالصه اند منسوب ایم که [illegible] اگر وکیلی از طرف رانی صاحبه یا از راجه
گلاب سنگه و یا دیوان دینانات می آید ساعت کلام او میشود و بیست و چهارم جنوری فوج
کثیر انگریزی رسیده داخل لشکر لارڈ صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه گلاب سنگه با دوازده
هزار سوار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی بلوائی بفاصله ده کروه از لاهور رسیده فرود شد
و بروز دیگر بمعبر گرادیل که بسه کروهی از لاهور هست رسیده خبر ورود خود بحضور رانی صاحبه
عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردد و گویند
در جنگ الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و شش صد و شصت
و سه اسپ مقتول و مفقود گردیدند و رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه گلاب سنگه
را وزیر کرده جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بگلاب سنگه
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ ما را مقابله کردن با افواج انگریزی
دشوار است و بعضی سپاهیان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از
دست رفتن قریب یکصد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب بسیار و نماندن گوله و بارود
و کشته شدن جماعتی کثیر از اکالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ و غرق شدن هزارها در
دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب و شدائد را ظاهر ساختند گلاب سنگه آنهمه حال را شنیده بلطائف
تشفی ایشان کرد و کلمات ناصحانه بر زبان آورد و گفت شما را باید و خواهد بود که یکدل و باهم متفق
از بین [illegible] فوج خالصه که سر بخودسری برداشته باراده جنگ قصد رفتن بطرف فیروزپور

کرده بودند چه قدر ممانعت نوشتم که زنهار بدون اجازت من قدم بدان طرف نخواهید برداشت
مگر افسوس که فوج خالصه آنهم را هم مثل هوای لاهور تصور ساخته سخن مرا نشنیدند و آنچه در خاطر ایشان
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای رفتن بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج ممانعت نوشتم و زبانی هم
هم گفته فرستادم لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه در لاهور
گریخته آمده بودند از بار ندامت سرنگون شده بجز این کلام گلاب سنگه را جوابی ندادند که چون اکالیان
زیر حکم کسی نبودند و بتوهم و گمان فاسد یعنی که لارد صاحب سپه سالار فوج انگریزی در چهاونی
لدهیانه مجتمع شده اراده تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میدارند یکبارگی عبور دریای
ستلج نموده شروع جنگ کردند و بسبب هم مذهبی و پاس قومیت فوج خالصه هم شریک فرقه اکالی
شد. ما را هم باصرار و مبالغه فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با ایشان در جنگ اتفاق افتاد و بهمه کس را
معلوم هست که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه اینچنین شکست تا هنوز هرگز نیفتاده بود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال
شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتاد مگر
اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان از فوج
خالصه میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پایداری کرده یا بالکل مقتول و فنا
شوند و یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس و آبروی خالصه جوی بر قرار ماند و این امر بدون رفیق
شما در حرب گاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شد شد اکنون دستگیری شما بر ضرور هست تا که بر جنگ را از سر نو
کرده شود و شما مدد آب رفته در جو باز آید و چراغ بی آبرویی که در پیش [illegible] شجاعت [illegible] است
شسته کرده و بالفعل با همه تابع حکم و فرمان شما هستیم سر مو از آن تجاوز نخواهیم کرد [illegible] که از نا اتفاقی
و خود سری اکنون نوبت بجان و کار باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که [illegible] خالصه
بنا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج برباد گشته یعنی سردار [illegible] و راجه لال سنگه
و سردار [illegible] و سردار [illegible] سنگه وغیره افسران از انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه نیافته

این طرف ستلج بحال تباه برگشته آمدند و با وجودیکه فوج خالصه اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر
هریک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شد فقط مردم معدود
در فوج خالصه باقی مانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بود پنجاه توپ
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد جد و کد بسیار دو هزار مردم
در لشکر رنجور سنگه فراهم آمدند مگر گوله و بارود دست ندارند و رانی صاحبه هم اکنون سامان
جنگ نمی بیند و نمی گوید آلات که سابق برده بود دیدید آن چه کار کرد دید که اکنون چه خواهید کرد
الغرض باقی ماندگان از فوج خالصه این طرف دریای ستلج در عمل خود با ده دوازده ضرب توپ افتاده
انتظار آمدن و شریک شدن شما دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکاره ها خبر آوردند
که نائب گردساد هوسنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود مرد و دیگر [illegible]
و مضطر گشته بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
بر معبر تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور فوج بسته اند و باشندگان منڈی تلوان
از نهیب و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گوله و باروت
ایشان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع این همه ماجرا همان
کلام سابق را اعاده کرد که من در بیان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه اقرار
فرمان بری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام این بود
که بعد نویسانیدن مختارنامه از تمامی سکهان و افسران خالصه مدبر صلح بهر نوعیکه مقصود شود نماید
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح و آشتی
پس در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی بر صلح شده تجویز کردند که در
فوج انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان
شد اکنون امیدوار است که فیمابین هر دو سرکار صلح واقع شود هنوز این امر از قوه بفعل نیامده بود
که جنگ چهارم که اخیر جنگها ست شد

در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبراون

در دهم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی فیمابین سکهان و افواج انگریزی شد

گویند فوج خالصه انبار و سامان حرب فراهم کرده مورچالها بنده آماده جنگ شده بودند
نواب گورنر جنرل بهادر و کمانڈر انچیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف
دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکهان را که در مورچالها پیش رو افتاده
گریزانیده شود زیرا که لارڈ صاحب و کمانڈر انچیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این
فوج سکهان که بالفعل آنروی دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با افواج انگریز
مقابل گردد و دل نشست که این فوج را بجمله و یورش متفرق ساخته یکبارگی عبور دریا
نماید پس سپه سالار مذکور بتاریخ دهم فبروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی یک پاس
روز برآمده حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت [illegible]
متواتر گلوله توپهای آتش افشان بسیار و بتر میرفت مورچالهای سکهان را که آنطرف ستلج بود زیر و زبر
ساختند و بعد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کنند چنانچه
پلتن گورکه و غیره از راه پل که بهمان ساعت از تخته های آهنین در دوسه جا نصب کرده بودند
برق وار تاخته در فوج سکهان درآمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب
اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و تمامی اسباب ایشان هم شصت ضرب توپ که بهترین
در لشکر عظیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در این جنگ لارڈ صاحب بذات خود و تمامی صاحبان سپاه
و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان هر قسم عبور دریا
نموده داخل در عمل لاهور گردید و لارد صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار دادند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی

بشرح آنکه افواج سرکار انگلشیه در هر یک مقابله و جنگ فوج سکهان را
هزیمت پی در پی داده از عمل خود بآنطرف دریای ستلج بدر کرده و زیاده از دو صد
[illegible] سکهان با چند سرکار مذکور درآمده و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردیده

و در اشتهار که بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل ازینکه اجرا یافته
بود مندرج است که نواب گورنر جنرل بنا بر اشتهار که بجهت حفاظت ملک انگلشیه داده‌اند و هم برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی سکهان عهدشکن که موجب آسایش کافه انام
است این همه تدابیر جنگ را بروی کار آورده‌اند و اکنون تا انتقام کامل از شکستن عهدنامه که
فیمابین سرکار موصوف و سرکار لاهور در سنه ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود بسبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریز که بدان سبب سبکی و توهین سرکار معظم الیها گردیده
از سرکار لاهور نگیرند فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهند شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بندوبست در سرکار لاهور خواهد فرمود که تا
طاقت شرارت و فریب در فوج لاهور نماند و ازین بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل و مشروح است که فقط مقصود و خواهش انصرام
[illegible] قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور بار آنچنان انتظام و بندوبست بعمل آید که
افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مصداق و شاهد این قول است
که ازین طرف آنچه تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور از پیشتر بعمل نیامده بود و لیکن
سرکار از سرکار لاهور یکایک دفعتاً بلا ظهور هیچ وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی گردید
درین صورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر بجهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد اکنون
آنچه که حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار ناهنجار
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود که خواهش اصلی نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی کرده شود اما بجهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردید اضلاعیکه در میان دریای ستلج و بیاس واقع‌اند و کوهستان واقع آن شامل مضافات
ممالک انگریزی کرده شود با این همه عهدشکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تاهم منظور نواب گورنر جنرل بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و تصرف خود در آرند

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز مرکوز خاطر عالیان سرکار انگریزیست که در وقت جوع
آوردن همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بیکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه
بیکنند باشی که باقی مبانی این ریاست و معاهده معتبر سرکار انگلشیه بود بحال خود قرار دارند که کدام
دلیل فائق تر بر تحمل و بردباری لارد صاحب و اغماض فرمودن شان از جرائم و گستاخی فوج لاهور
تواند شد که با وجود فتح کامل و غلبه تام باظهار اینچنین مرکوزات باطنی خود پرداختند و خیرخواهی
خاندان مهاراجه رنجیت سنگه مرکوز باشی علی الخصوص کسانیکه شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیه نبودند
خبرداده میشود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرل بهادر آنچنان شد و سبب ظهور آرند که از روی
آن ریاست والا مهاراجه رنجیت سنگه بهمی قائم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را حفاظت
و امن و امان داشتن توانند و اگر احیاناً باز این چنین عهدشکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بسرکار
انگلشیه بوقوع خواهد آمد در آنصورت ایفای کل حقوق حسب اطمینان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد
فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرائط مندرجه آنرا بدل قبول و منظور کرده و متعاقب
تشریف آوری لارد صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فبروری تا هفدهم آن تمامی عساکر
انگریزی که در قرب و جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانه کلان نیز داخل پنجاب شده و راجه
گلاب سنگه در مقام قصور آمده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور شب بملازمت لارد صاحب بهادر فائز
شد و اسباب پیشکش که بسیار آورده بود معاف کرده و بموجب حکم والا راجه مذکور در
خدمت میجر لارنس صاحب و مستر کاری صاحب سکرتر لارد صاحب ممدوح حاضر شد تا و
از نیم شب در میان هر دو صاحبان موصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دینا ناته و فقیر عزیز الدین
گفت و شنود ماند و شرائط صلح بهمان قرار یافتند که در اشتهار مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک دوآبه
که درمیان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یک و نیم کرور روپیه
نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور بسرکار انگریزی بدهد و منجمله آن پنجاه لک
روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطریق قسط بندی درمیان مدت دو سال ادا سازد و بتاریخ

و بتاریخ هفدهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شده
مهر مهاراجه دلیپ سنگه و دیوان دینا ناته بران ثبت کرده و در هیجدهم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
رسیده بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
معظم الیه در مقام للیانه که مابین قصور و لاهور است وارد گردیده و در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهان باغی بقدر شانزده هزار که باقیمانده است نصف آن مسلح و نصف آن بی یراق و بیراق
نهایت خائف و هراسان در مقام رهانه افتاده هستند و از رهانه راه بطرف للیانه
و امرت سر میروند و لارد صاحب از اثنای راه بدانی صاحب برای تشفی گفته فرستادند که حفاظت
شهر لاهور نیز خواهیم کرد و از سکهان بغاوت کیش وغیره هیچ اندیشه و هراس نکنند در میان
قلعه پهلور که از قلاع نامی سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود در قبضه فوج انگریزی در آمد
از اهل قلعه کسی مزاحمت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بیستم فروری لارد صاحب
بکمندر انچیف بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک رساله سواران بقاعده و دو و نیم توپخانه اسپی یک
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده ... فتح تمره سواری مهاراجه صاحب
[illegible] نایند [illegible] حفاظت تا محل سرای شان برسانند و لارد صاحب
در بیستم فروری [illegible] و که آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران
خود باز برای ملاقات جناب لارد صاحب آمده [illegible] جناب ممدوح
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست وفادار سرکار انگریزی بود از همه قصورات
فوج او در گذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه بموجب شرائط مندرجه عهدنامه بها
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف شلک سلامی بر حسب رتبه ایشان در لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه مرضی مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام در دائره دولت لارد صاحب

در شهر لاهور سه دسته لشکر انگریزی باشد لیکن لارد صاحب بقصد اینکه لشکر مهاراجه انگلیسیه
خواهد شد ایشان را با عزت و احترام از لشکر در محلسرای ساکنیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی
شهر لاهور نرود و مردم رسد را که در لشکر می آیند حفاظت کنند نقل اشتهار دیگر نواب
گورنر جنرل بهادر مصدره سیزدهم فبروری سنه الیه بمقام لاهور برای
تشفی مردم شهر وغیره بر جمیع سرداران و سوداگران و کوتهی والان و رعایای و اراکین ریاست
لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه روز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر
شکایت نافرمانی و بغاوت و گرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب
ممدوح را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان هر دو سرکار رابطه دوستی و اتحاد بطور
سابق جاری ماند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرره بشرط مقابله بجا
نکردن سپاه خالصه با دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایا و خلائق ملک پنجاب
و خود مهاراجه صاحب موصوف و هم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی خواهند کرد
پس باید که باشندگان ملک پنجاب بیخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که هیچ
پامال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتهار و در بیست و دوم ماه مذکور لشکر انگریزی
برای حفاظت محاذی دروازه بادشاهی باغ و حضوری باغ افتاد و باقی جوانب قلعه که بر
سمت محلسرای مهاراجه دلیپ سنگه و اقربای ایشان سکونت بود اندرون محاصره خالی
و اراده نواب صاحب معظم الیه این است که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که بدان حد حفاظت
و بند و بست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین داشتن ضرور نیست و لارد صاحب بهادر
از راه مزید قدردانی تجلید و حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سکهان را چنانچه
شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند انعام تنخواه یکسال بطریق انعام دادن حکم فرمودند
و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان
ساختند فهرست نذر و پیشکش که راجه گلاب سنگه برای نواب لارد صاحب

و چون در خزانه لاهور زر نبود لهذا در دادن تنخواه برطرفی سکهان باغی دقتی بود و او و سکهان
بحساب دوازده روپیه در ماهه که از زانی صاحب شده و چه مقرر کنانیده بود در سطا یند و در حساب
بموجب نامه سابق ایشان رسید و لهذا گلاب سنگه حاکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر تنخواه فوج قدیم
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه می‌یافت اکنون هم همانقدر یابد و بفوجیکه در عهد مهاراجه شیر سنگه ملازم
شده بود سر ایشان شش و نیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه هیرا سنگه خلف راجه دهیان سنگه
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود و تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان نه اند نیست داده بکلی
موقوف نمایند و کنتهی طلائی و تنکی ها از سکهان واپس گیرند باید دانست که کنتهی مثل دانه تسبیح کلان
از طلا مدور چپاره دار مجوف می‌باشد. فوج را برای زینت داده بودند و تنکی مشتق از تنکه است و آن
از قسم اشرفی طلا می‌باشد که یکطرف آن تصویر کدام مت خواه بود مثل روپیه چهره شاهی که بیکی در وجه
حال قوم هنود آنرا تیمناً و هم برای زینت در رشته کشیده در گلوی اندازند و چون فوجیان راجه هیرا سنگه
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود و نوکر داشته کنتهی و تنکی ها داده بود
مردم همین فوج او برگشته داد نگرامی آغاکسی دادند الغرض راجه گلاب سنگه به صاحبان صلاح
داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای پنجاه لک روپیه نقد به سرکار انگریز است این قدر زر در خزانه
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه برطرفی فوج خالصه زر دیگر بر آن فرمایند برای که
بجا آوری شرائط اربعه مرا واجب لازم است گویند گلاب سنگه برای ادای زر مذکور چنان تجویز
کرد که بیست و دو لک روپیه از خزانه هند روپیه نقد و لک روپیه از تحصیل صوبه ملتان و هشت لک که پیشتر از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لک روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد موقوفی
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار پلتن توپخانه و بیست و چهار هزار پیاده و هشت هزار
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای پنجاه لک
روپیه مذکور توقفی رو داد لهذا منشی حبیب علی از طرف لارد صاحب نزد گلاب سنگه رفته تقاضا نمود
زر نقد کرده و طلب تنخواه پیادهای لاهور شده گلاب سنگه در جواب گفت که جلد روپیه مذکور و توپهای روانه

خدمت لارڈ صاحب میکلم و نیز منشی پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را بدهند تا نوبت بلوا و
فساد در فوج نرسد و فوجیکه در براه افتاده است تنخواه آنرا بهمانجا فرستاده موقوف سازم
گلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بعمل می آرم و دهم مارچ سنه الیه
مهاراجه دلیپ سنگه باز برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
بازدید مهاراجه صاحب در ثمن برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بکوه شمله
فرمودند و چون رانیصاحبه بنا بر مصلحت برای چندروز راجه گلاب سنگه را وزیر خود کرده بود
و بسبب درازی سرداران مفسد خصوصاً باغوای راجه لال سنگه از چنین تقصیرها بر سر خیرخواه
سرکار لاهور که وسیله عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل راضی نبود
لهذا بعد حل شدن جمیع امور اهم و حصول دلجمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده
باز راجه لال سنگه را وزیر مهاراجه دلیپ سنگه که او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع ندارد ساخت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر اهالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر بموجب
دفعه پانزدهم عهدنامه اول که سرکار انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
درین مقدمه اغماض فرموده طرح دادند و چون گلاب سنگه با وجود بجا آوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا هیچ یک قصور بسبب معزول شدن از عهده جلیله وزارت مایوس و افسرده خاطر
شد لارڈ صاحب از راه قدردانی و هم بمقتضای خیرخواهی و وفاشعاری راجه مذکور را از اطاعت
و علاقه سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمو و کشمیر و غیره ملک کوهستان ساخته نیز قرار یافته
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باقی برای حفاظت مهاراجه صاحب
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی منجمله آن دو پلٹن گوره و باقی ترک سواران و پلٹن های
هندوستانی در لاهور بمانند و یک ریزیڈنٹ از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در هر جا چهاونی کمپ انگریزی مقرر کرد و یکی در مقام جالندهر دوم در فیروزپور سوم کوٹ کانگڑا
مع بعض کوه کرد و نواح آن در قبضه سرکار انگریزی درآمده و ششم ماه مذکور راجه لال سنگه وزیر

از رزیدنت بهادر حال جاگیرهای سرداران ملک دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی در آمده اند
پرسید صاحب موصوف جواب داد سردارانیکه سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای ایشان بدستور معاف خواهد شد و کسانیکه سند مهاراجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها بضبط سرکار
انگریزی خواهد در آمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ درمیان
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگه تا بعد بلوغ
رسیدن پسر نابالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و درهمین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظه صاحب رزیدنت در آورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از روی کینه بسته اید لهذا
در جاگیر لهنا سنگه مجیتهیه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز [illegible]
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان را غارت کردم راجه لادوا آنوقت کرده بود چهاونی آنجا را آتش
صاحب جواب داد راجه لادوا در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این امر قبیح شده باشد لیکن شما
شریک و مددگار او بوده اید و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او اینست که هر گاه من در همان ایام
خطی بشما بدین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و تأمل کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر
موجب ندامت شما نگردد شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هر چه باداباد
من بمقتضای همقومی مدد راجه لادوا خواهم کرد رنجور سنگه از شنیدن این حرف صاحب انکار کرد وکیل
سردار لال سنگه آلووالیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود بشما رسانیده ام رنجور سنگه باز
انکار کرده وکیل مذکور که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت ازهم نادم
شده نزد رانی صاحبه رفته عرض کرد که بسبب فقر من و جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار
ناخوش است بدون سعی سرکار قصور مرا معاف و جاگیر من را گذاشت نخواهند کرد روز دیگر
کنور رنجیت صبح بمجرد رسیدن رزیدنت در شهر رفته کلیه ارکان راجه و سرداران تیج سنگه وزیر سالار اکبر

که در ملک کوهستان سکهان که شمه شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را به راجه گلاب سنگه برادر حقیقی راجه
متوفا حواله فرمود و بعده راجه لعل سنگه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاهور برای عمل کنانیده دادن
فوج انگریزیه را در ملک و قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند گویند نایب تابع که از قوم
افغان در قلعه کوت کانگره بود عمل نداده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از هر چهار
طرف قلعه را محاصره کرده بگلوله‌های توپهای کلان کار بر قلعگیان تنگ کرد و سنگهای کلان و برج
قلعه را پرانیدند و تا سه روز آتشباری و گلوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند تا اینکه نایب
مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت و بعضی گویند ایشان را اسیر کرده
قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیست و در نهم مارچ لارد صاحب
در لاهور دربار عام فرموده اجازت حاضر شدن هر یک شخص که قابل مجرای حضور بود داده
و بعد این درباره راجه گلاب سنگه برای فتح سلطنت ملک جمو تیاری کرد و افواج انگریزی تا
یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفتند و مهاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات رخصت حضور
لارد صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن سلک سلامی و استقبال
معاودت مکان خود نمود و موجب بندگی رسانیده راجه لعل سنگه سرداران دربار لاهور به یافتن خلاع
فاخره از پیشگاه لارد صاحب معزز و سرافراز گردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنگه
لارد صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند سکرتری صاحب ترجمه آن را با او رسانید
بدین مضمون بیان کردند که چون سکهان بدون مرضی و اجازت سرکار خود به فوج انگریزی حمله
کرده جنگیدند کما حقه سزای خود رسیدند اکنون تخت لاهور را با هر که از مهاراج آوردی امور کلیه بموجب تدبیر
و سرسبزی ملک و ریاست شان بقصد صمیمیت سعی و کوشش نماید و آنچنان کاری کنند که در هر دو سرکار
سررشته اتحاد و وداد ثابت و برقرار باند و قبل از آن که لارد صاحب از لاهور نهضت فرموده
متوجه [illegible] شوند اهلکاران سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنگه به خدمت صاحب [illegible]
التماس نمودند لارد صاحب برای نگهبانی بعضی فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند

عند الاستفسار سبب ماندن فوج در انجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران لاهور
از شر و فساد سکهان باغی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کوچ کردن و رفتن کل افواج انگریزی
جمعی ازان فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقامات [illegible]
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر کرده گروه گروه افتاده اند فراهم شده مثل سابق ضرر بدین سرکار رسانند
و فوج آئینی که در پنجاب است بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه بحکم سرکار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض از
ماندن فوج انگریزی در پنجاب آن جماعت باغیان را جرأت هیچگونه شر و فساد کردن در این سرکار نخواهد شد
هرگاه جناب لارد صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد ازان که مهاراجه صاحب نظم و
نسق سرکار خود بداشتن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی از ملک و علاقه
سرکار لاهور برخاسته فرمایند اگرچه لارد صاحب هرگز منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا تا
تا کل اختیار در ملک پنجاب مهاراجه دلیپ سنگه باشد مگر بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را
بشروط شرائط چند که در عهدنامه دوم مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که دراز و طویل بود برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام [illegible] در تاریخ
ترجمه نموده درج کرده ام تا ملاحظه این عهدنامه ها کل حال بند و بست ریاست لاهور که بعد از جنگ
فیمابین هر دو سرکار از طرف [illegible] سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد [illegible]

اول که فیمابین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم مارچ [illegible]
مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی [illegible]
جنگیدند و یورش بر ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیمابین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار [illegible]
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که [illegible]
درمیان هر دو سرکار [illegible] کرده تا بعد ازین به هیچ فتنه و فساد [illegible]

در سرکار لاهور واقع شود چنانچه بواسطه اهلکاران معتبر هر دو سرکار این عهدنامه تیار و مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی ایف کاری صاحب سکرتر گورنمنت هندوستان میجر لارنس
صاحب اسستنت نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهائی رام سنگه و سردار
چتر سنگه اتاریوالہ و سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناته
فقیر نورالدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند بتفصیل شروط شاداد که
مندرجه عهدنامه اول **شرط اول** درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ نخواهد شد **شرط دوم** مهاراجه موصوف
ملک دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقع است بسرکار انگریزی وا دادند آینده کسی از ایشان
ایشان بران دعوی نخواهد کرد **شرط سوم** تمامی قلعه ها را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار
انگریزی تفویض کنند **شرط چهارم** آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این
مهم که بسبب بدسلوکی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کرد چنانچه پنجاه
لک روپیه نقد سردست خواهند داد و عوض یک کرور روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک
کوهستان و حقوقیکه درمیان رودستلج و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای دوام
بسرکار کمپنی وا دادند **شرط پنجم** آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه بجمله یک و نیم کرور
روپیه مذکور بهمه دی نقد خواهند داد **شرط ششم** آنکه مهاراجه صاحب اقرار میکنند که تمام
فوج سرکش ملازم خود را تنخواه برطرفی داده یکقلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق
مهاراجه رنجیت سنگه صاحب تنخواه خواهند یافت **شرط هفتم** سرکار لاهور فقط بیست و پنج
پلٹن پیاده فی پلٹن هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای
ازین هرگز بلا اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر بنابر ضرورت قدری زیاده از مقدار
مذکور فوجی را باجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ گرفته بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

نمانده اند باید که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نمایند شرط نهم آنکه جمیع وجوهات
محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد متهن کوت و از انجا تا بلوچستان کل تعلق بسرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهد رسانید
و برای آمد و رفت تجار و مسافرین ممانعت نخواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار
انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجایی بردن خواهد دربار لاهور رسانیدن
سامان رسد و کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت که خرچ آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد و
از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذهب باشندگان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی خواهد بود
شرط یازدهم دربار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا وغیره باشندگان ملک فرنگستان
بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم راجه گلاب سنگه
را نسبت آن ملک که از وقت مهاراجه کهرک سنگه نزد اوست و هم بنسبت آن ملکی که
بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی هر دو سرکار در
خصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل میدانند و یک عهدنامه
درمیان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در کدام
امر فیمابین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع بسرکار
انگریزی کنند و آنچه ایلچیان این سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور کردن
خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور بدون صلاح و اجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهند شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی و خانگی
دربار لاهور سرکار انگریزی را مداخلت نخواهد بود و لیکن اگر در کدام امر مهاراجه
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه
خیرخواهی و هواخواهی شان دست انداز خواهند شد
در تاریخ بیست و چهارم مارچ سنه حال لارد صاحب بهادر در کمپ لدهیانه تشریف فرما شدند

تشریف فرما شده دربار عام کردند و بعد ملاحظه چهاونی جدید مقام جالندهر بطرف کوه شمله نهضت فرمودند

نقل عهدنامه دوم مرقومه بیست و چهارم مارچ سنه ۱۸۴۶ع فیمابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور مشتمل بر هشت دفعه چون دربار لاهور

درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و حراست امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بهادر نموده نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمودند و در این باب این عهدنامه مشتمل بر هشت دفعه تحریر در آمده نقل این عهدنامه که در اردو بود و نیز در فارسی ترجمه نموده در اینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه درجند

دفعه اول لارڈ صاحب بهادر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب خواهند دانست مامور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر ۲۶ سنه ۱۸۴۶ عیسوی که در آن زمان فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد دفعه دوم چون مهاراجه دلیپ سنگه بحسب خوشی خود درخواست تعینات فوج انگریزی در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای افسران آن ذمه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرچی که از نگهداشتن فوج مذکور در سرکار انگریزی بیفتد مهاراجه صاحب آزاد ام دام خواهند داد دفعه سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نوکر داشته اطلاع آن بوکیل انگریزی میکرده باشند دفعه چهارم در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر دارند یا ندارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت دفعه پنجم حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملک دوآبه مفوضه خواهد بود تا حین حیات او معاف خواهد ماند دفعه ششم سرکار انگریزی تحصیل فصل ربیع

که در ملک مفوضه خواهد نمود و باید که کارگزاران مهاراجه صاحب دران اعانت و مدد کنند **دفعه هفتم** سرکار لاهور را هر قدر اسباب از قلعه های مفوضه سوای ضربهای توپ در کار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعضی از ان اسباب مطلوب خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور اراده فروخت آن اسبابها بجای دیگر داشته باشد بفروشد ممانعت آن نخواهد شد بلکه سرکار انگریزی درین امر مددرسان خواهد نمود **دفعه هشتم** از جانب هر دو سرکار امین و کمشنر مقرر کرده شوند تا فریقین حدود ملک مفوضه را معین کرده دهند

نقل عهدنامه فیما بین سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل بر ده شرط مرقومه دوازدهم مارچ سنه ۱۸۴۶ع

بتاریخ دوازدهم مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور بطرف امرتسر تشریف فرما شدند و در انجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی داده رئیس ملک جمون وغیره بالاستقلال ساختند و همانجا این عهدنامه متضمن بر ده شرط فیما بین سرکار انگریزی و مهاراجه گلاب سنگه مرتب کردید **شرط اول** سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او را که ذکور باشند نسلا بعد نسل تمام ملک کوهستانی که جانب مغرب راوی و طرف مشرق رود سنده واقعست تفویض کرد و این ملک یک حصه است از ان ملک که مهاراجه دلیپ سنگه در سرکار انگریزی تفویض نموده اند **شرط دوم** در حد شرقی این ملک امین و کمشنر برای تعین حدود آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی مقرر شوند **شرط سوم** آنکه بعوض این ملک مهاراجه گلاب سنگه هفتاد و پنج لکه روپیه نانکشاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کرد و از آنجمله آن بیست و پنج لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد. فقط

شرط چهارم آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد

ساخت و دیوان اجودهیا پرشاد و سی و دو کمپنی سپاهی برای بند و بست سرحدات حکومت گماشت
وجان لارنس برادر میجر لارنس اجنت که در دوآبه کمشنر شده اند چهار هزار را مرحمت صاحب
مجسترت دهلی طلبیده است و در بیست و چهارم ماه مذکور لارد صاحب در لدهیانه تشریف برده
دربار عام نمودند سکهان ذی عزت و جمیع راجهای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند
و نسبت راجه پتیاله ارشاد شد که از ایشان سرکار انگریزی از خدمتگزاری و رسد رسانی
شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی
پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت
براجه مذکور عطا شد و حضار دربار عرض کردند که راجه لاڈوه که با فوج سکهان شریک شده
با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر سزای اعمال خود رسید و راجه نابهه
که در جنگ شریک سکهان بود در دربار آمدن نیافت و رئیس فریدکوت را بخطاب عنایت
خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رئیسان بجلدوی حسن خدمات که از
ایشان در مهم نسبت سرکار انگریزی بعمل آمده بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند

در بیان رفتن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته

بموجب حکم لارد صاحب
بهادر دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که منجمله آن دو صد و بیست ضرب را بهادران فوج
انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد داخل شدن
فوج انگریزی در لاهور عند الطلب مهاراجه دلیپ سنگه داده اند باهتمام لفتننت گورنر بنگال
از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دهلی و اگره و اله آباد و کانپور
وغیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف صف نهاده میکردند
و هر گاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها فراهم
میشدند یکی از صاحبان انگریز باواز بلند میگفت که دو صد و بیست ضرب توپ این توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و الیوال و سوبراون در
مدت هشتاد روز از سکهان گرفته است و سی و شش ضرب را از دربار لاهور بعد از صلح با قیمت
وکسی را از دیدن و نزدیک رفتن این توپها بوقت تماشا کردن منع نمیکردند بلکه بخوبی ملاحظه
میکنانیدند و اکثر مردم کتبه هر توپ را میخواندند و نقل آن میگرفتند و بهمین طریق و وضع این
توپها را بکلکته بردند و از آنجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها
شهر بشهر از لاهور تا کلکته بلکه تا لندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از کوته
مردم بازاری و اهل حرفه مثل کارباران که از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال ایشان اصلا
آگاه و مطلع نبودند غلبه سکهان برافواج انگریزی زبان زد کرده بودند مشاهده این توپها و
دریافت کردن مضامین کتبها که بر هر یک نام مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و سرکار خالصه
غیره و سال تیاری و ریختن کنده است دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و هزیمت
و مغلوبی سکهان درین جنگها شد و آنچه در عوام برعکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ و
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن افیال و الوف زر کاوان و گاری بانان
و خلاصیان و غیره غله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سایر چندها
هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف در آمده گویند اگرچه در ابتدا از متعین شدن فوج انگریزی
در لاهور بسیار امن و امان بلاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران بسبب
حال ضعف سرکار لاهور در اضلاع و اطراف آن سر بشورش بر داشته بودند باری بالفعل
بحسن تدبیر و نفرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فسادی در اضلاع
و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنگه و مهاراجه گلاب سنگه
در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از آنها آینده متمرد و سرکشی خواهد کرد از دست
فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین
عامل سابق معزول کشمیر نایب مهاراجه گلاب سنگه را بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

بسبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی با و نوشته بود عمل نداده با وی بجنگید و تا چند هفته
هنگامه قتال و جدال با مردم راجه مذکور گرم داشت و از طرفین صدها مردم کشته و زخمی
گردیدند میجر لارنس صاحب اجنت بدریافت حال این شر و فساد بکشمیر رفته بعد اطفای
نائره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آورد شیخ مذکور بوقت تکرار
ظاهر کرد که من موجب نوشته وزیر دربار لاهور نائبان مهاراجه گلاب سنگه را دخل نداده بودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت درآورد چنانچه بعد اثبات حال
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفوس در کشمیر شد از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج گردیده بالفعل در آگره است گاهی در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و آل اندیش است آنرا قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون
من بعنایت سرکار انگریزی در ملک جمو و کشمیر و ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال بلکه بمقابل
رئیس لاهور هستم مرا اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و هوس ندارم مرا چه ضرور است
که در تبعیت و فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار و محسود اهلکاران
ریاست لاهور باشم و چون اهالیان سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر با دیانت باشد و بی نفسانیت بدون عداوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام و خصوصا درین ایام که رئیس آنجا صغیر
نا بالغ است نیافتند جناب لارد صاحب بهادر و میجر لارنس اجنت لاهور تا رسیدن مهاراجه [illegible]
بعد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و مامور نموده اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بی شر و فساد بخوبی انجام پذیر شوند و تغلب و تصرف وی [illegible]
هم در آن سرکار نشود و واحدی از سرداران و افسران فوج لاهور بسر شورش و فساد
نخواهند برداشت تفصیل کیفیت [illegible] جمله توپهای سکهان

توپهای سکهان که از لاهور بکلکته رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
وشش توپ ازان خرد وبسیار خوبصورت وبر تختهای هر یک اقسام گلکاری طلائی
ورنگ برنگ نقوش بصنعت کاری عجیب منقوش بود واز انجمله یک توپ خاص مهاراجه
دلیپ سنگه بالکل از نقره خالص بود کتبه توپ اول اکال بهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنگه همه ملک را زیر کرده چو جنگ کهرک سنگه شهزاده عالی مکان که داتا
گوران بود دران فتح جنگ شد در زمانی تیار که هجده صد و بود و هشتاد و چار
جمعدار این توپ شد رای سنگه که در جانفشانیست او بید رنگ بموجب صلاح لالا
جیسنگه یار غلام نبی گفت تاریخ دار دستخط گیر و تار اکبر تاریخ پنجم ماه ماگه سنبت ۱۸۸۴
وسوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم چو اژدرها بجان
ودل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای تاریخ
توپ ز نواب نامدار در راستی و پرسپلی خود یگانه اژدر دمی و شیر شادی جنگ جو
ماری ومهره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ سنه ۱۱۸۲ الهجری
النبوی هشت گره شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار ده من باروت بنصف از گوله
وزن کتبه توپ سوم توپ سی بان بدون بابت شتاب هولی طول بیت ال [illegible] سنه
۱۲۳۱ [illegible] دی وبعض عبارت در شاستر بود کتبه توپ چهارم سری اکال بهای
نظم هست این توپ مصر بلی رام [illegible] نقش گفته فتح و نصرت نام ضرب آتش فشان
وبرق شرار صبح اعدا ز دود او چون شام سمت ۱۸۹۷ کتبه توپ پنجم بفضل اکال
سهای از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی باهتمام جواهر مل کارخانه
صوبه سنگه ساخت دار السلطنت لاهور سنبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنگه کتبه توپ
ششم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه پادشاه بهادر بلند اقبال ز سنگه [illegible]
کارخانه دار السلطنت لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل لیمران [illegible] سنگه کتبه توپ هفتم

بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب ادہیراج ہذا ضرب موسوم فتح بان حسب الامر اقدس در سنہ ۱۸۹۴ از سال راجہ کرپا جیت باہتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر ریختہ شد کتبہ توپ ششم ہمین توپ چیزی در شاشتری نوشتہ است کتبہ توپ نہم بفضل اکال از حکم بادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ شش بان باہتمام جواہر کارخانہ صوبہ سنگہ دار السلطنۃ لاہور سنہ ۱۸۸۷ در تحت سرداریچ سنگہ کتبہ توپ دہم بفضل اکال از حکم بادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ بام بان باہتمام جواہر مل کارخانہ صوبہ سنگہ ساختہ دار السلطنۃ لاہور سنہ ۱۸۸۷ در تحت سرداریچ سنگہ کتبہ توپ یازدہم بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب ادہیراج ہذا ضرب موسوم نصرت بان حسب الامر اقدس در سنہ ۱۸۸۷ از راجہ کرپا جیت باہتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر ریختہ شد کتبہ توپ دوازدہم بموجب حکم حضور فیض گنجور سنگہ صاحب تاج خالصہ بادشاہ رنجیت سنگہ جیو دام اقبالہ باہتمام میاں قادر بخش در قلعہ مبارک لاہور توپ دیوان لالہ موتی رام در رام دیال تیار شد سنہ ۱۸۸۰ اسم توپ فتح جنگ عمل محمد حیات کتبہ توپ سیزدہم بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب ادہیراج در سنہ ۱۸۸۷ از راجہ کرپا جیت ہذا الضرب موسومہ لیلان حسب الامر اشرف اقدس اعلیٰ حضور انور در سنہ ۱۸۹۴ باہتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان مشیر شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر در عہد کارکنی خدمت فضل علی کمیدان شاگرد صاحب ممدوح بہادر ریختہ شد کتبہ توپ چہاردہم بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب ادہیراج در سنہ ۱۸۸۸ از راجہ کرپا جیت ہذا الضرب موسومہ مجنون حسب الامر اشرف اقدس اعلیٰ حضور انور در سنہ ۱۸۹۴ باہتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان

فلاطون زمان مسیر شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر و رعیه کا بجس بخدمت متصل علی کرم الله ایمان
شاکرد صاحب ممدوح ریخته شد کتبه توپ پانزدهم ارب سهای دو بسنگه
رانو بسنگه کل تیار شد سنبت ۱۸۹۵ کتبه توپ شانزدهم نظم است این توپ اژدها
دمان از دم خود شرار برق فشان بیک آواز خود کند ناگاه بخت دشمن چو دود و خوش
سیاه پی تسخیر قلعه سخت چو جنگ زین سبب نام گشت مشهور جنگ در عهد پادشاه رنجیت سنگه
بهادر توپ سردار جوالاسنگه شهر انیه باهتمام عشق ولیا عر سنبت ۱۸۹۵ عمل آمد که توپ ساز در سال یکهزار
و یکصد و هشتاد و هفت اتمام یافت کتبه توپ هفدهم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم
پادشاه بهادر بلند اقبال توپ شیو کمی کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل سرکار
سدها سنگه کتبه توپ هیجدهم ضرب رام بان بفضل سری اکال جی بعهد پادشاه جهانگیر
بیشتر زمان کرن دوران مهاراجه راج رنجیت سنگه بهادر خلد الله ملکه مقرب بارگاه سلطانی
مصاحب درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و هفت
مطابق یکهزار و دوصد و پنجاه و چهار هجری باهتمام باکی خان توپ تیار کنانید کتبه
توپ نوزدهم اول بر این توپ سی از اگر رنجی کند است نظم از فضل گرونانک
و لطف گوبند سنگه و از حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه شد توپ نو طیار ظفر جنگ شد مسند
منصوب توپخانه جرنیل تیج سنگه ضرب سوریه مکی ساخت لاهور سنبت ۱۸۹۷ کتبه
توپ بیستم بفضل اکال نظم از فضل گرونانک و لطف گوبند سنگه و از حکم پادشاه بهادر
رنجیت سنگه نظم شد توپ نو تیار عدو کوب و دریان منصوب توپخانه جرنیل
تیج سنگه ساخت دار السلطنه لاهور کارخانه صوبه سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ
بیست و یکم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سرکار
مهاراجه ادهراج ضرب موسوم اندربان حسب الامر اشرف اقدس در سنه ۱۸۹۴ از راجه
باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد

کتبۀ توپ بیست و دوم برین توپ که از آهن است اندک عبارت هندی کنده است
کتبۀ توپ بیست و سوم برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است
کتبۀ توپ بیست و چهارم سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ اژدها
مثال برق رعدسای آئین الملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی ۱۲۶۱ هجری
کتبۀ توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری رام جی
سهای سکر راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۸ کتبۀ توپ بیست و ششم فضل اکال از حکم
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان باهتمام جواهرل کارخانه صوبه سنگه ساخت
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتبۀ توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر بتاریخ سنبت ۱۸۷۴ کتبۀ توپ
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبۀ توپ
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کنده است
کتبۀ توپ سی ام بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ جوالا مکهی کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهرل سنبت ۱۸۹۴ عمل میران سید ... سنگه
کتبۀ توپ سی و یکم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهرل سنبت ۱۸۹۴ عمل میران ... سنگه
کتبۀ توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ ... بان
در کارخانه صوبه سنگه دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۷ در تحت تیغ سنگه کتبۀ توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبۀ توپ سی و چهارم فضل اکال پورکه جی از
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شیر ... بان کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام
جواهرل سنبت ۱۸۸۷ عمل میران سید ... سنگه در تحت تیغ سنگه کتبۀ توپ سی و پنجم
فضل سری اکال باقی عبارت چنان است که بود که خوانده نمیشد کتبۀ توپ سی و ششم

از فضل گرونانک و لطف گوبند سنگه از حکم پادشاه بهادر رنجیت سنگه شد توپ ...
عدو خوار بهرت بان مصنوب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتیبه توپ ...
هفتم بفضل سری اکال پورکه جی ضرب رام بان بعهد پادشاه همجاه جد بیشتر زبان این
دوران مهاراجه دیراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه ...
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج ...
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام باکهی خان توپ ... آمده کتیبه توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود مگر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۷۸۵ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی خوشخط
کنده بود درین عبارت نام پادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی بود ...

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گویند راجه سوچیت سنگه وقت قضا کردن زر معتد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفای مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی حقیقت
آن نیز بپایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه بعوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را به مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه اوشان مختار گردید زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن است و رانی صاحبه بهائی لال سنگه
برادر حقیقی خود را نائب وزیر مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود
در پی دفع بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای وی خود وزیر گردید چنانچه
در وقت جنگ سکهان با فوج انگلیشی همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود و [illegible]
در کمپ لدهیانه و فیروزپور موجود بود سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که بسبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور باین طرف ستلج در بعض اضلاع و علاقجات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور واقع مثل علاقه بدهنی و دهرم کوت
و کوت عیسی خان و قلعه کهوکه در هری پتن ست فیما بین سکهان و مردم سپاه هر دو چهاونی
انواع فساد و جنگها برپا گشته نوبت بکشت و خون رسید بنابران مستر رابرت کست کمشنر
که حاکم کل علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرل بهادر در کونسل
رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدهیانه این
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زاید پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر از دربار لاهور
بطریق معاوضه باملاک دیگر از آن سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل سرکار کمپنی
بیاید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود گردد تا هیچگونه
قضیه فساد نشود که سید جناب لارد صاحب احتشان برای کمشنر مذکور نموده بدربار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه معوض این
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا زر خراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانی صاحبه والده رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارد صاحب نوشت که نظر بیکجهتی و اتحاد
قدیمه که فیما بین هر دو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بهکنٹھ باشی ثابت و متحقق است تا دادن علاقجات
بنابر مصلحتی که در آن ایام رفته است بجان و دل راضی ایم بهر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشد بگیرد
در عمل و دخل خود دارد بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد زیرا که من بالفعل بدون
رضای فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال غلبه و خودسری آن بر آن صاحب هم
ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه بدریافت این حال که رانی صاحبه بدادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی راضی است در کمال غیظ و غضب شد و حسب اتفاق در همان قرب لارد هاردنگ
و کمندر انچیف بهادر برای ملاحظه چهاونی کمپ لدهیانه و فیروزپور و هم بجهت انتظام معابر
دریای ستلج چنانکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف بردند سکهان را بالیقین واثق شد که هر دو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی حسب اجازت و استرضای رانی صاحبه برای عمل و دخل کردن

و دخل کردن در اضلاع مذکوره آمده اند از راه نادانی و خودسری بی آنکه حقیقت حال را دریافت کنند
یکبارگی زیاده از بیست هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب در عمل سرکار انگریزی
آمده جنگ کردن شروع نمودند و بهزیمت فاسد و لشامت عهدشکنی با وجود جنگیدن دلیرانه و جرأت
مردانه در هر جنگ هزیمت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلشیه در لاهور رفته
رانی را که با انگریزان ساز دارد دخل کنند و سرش را بر داشته دیگری را بر ریاست لاهور بنشانند
مگر به هر امر که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب و خاسر گردیدند و نیز گویند که
سکهان از فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب و منهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
و تباهی مردم در واقع مستر براڈ فٹ گشته ست بهر صورت که ممکن باشد رفته آن صاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان بدین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کمشنر در میان حلقه
بسیار صاحبان انگریز بود اول بآواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
و آخر آن صاحب را شناخته دو سوار برق وار بروی یورش کرده بضرب های شمشیر صاحب
کمشنر را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر این خیال و فعل از جهالت و
کینه کشی این فرقه بعید نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرتسر که جای تیرته و
پرستشگاه سکهان ست سکونت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنگه بود آخر فرقه بعد
رئیس مذکور آنرا دارالریاسة خود ساخت و در قلعه و عمارات تعمیر کرده سلاطین تیموریه سکونت میکرد
و در میان امرتسر و لاهور فاصله بیست و پنج کروه ست مردم شب مانده از امرتسر بلاهور
میروند و چهاونی لدهیانه و فیروزپور سر دو بر کنارهٔ شرقی ستلج و قهند و دریای مذکور سرحد عمل
سرکار انگریزی و سکهان ست و فاصله در میان لدهیانه و فیروزپور چهل و پنج کروه ست و ملک پنجاب
در میان پنج دریا واقع ست و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج ست دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم و در میان این پنج دریا
چهار دوآبه اند در میان دوآبه شرقی که در میان ستلج و بیاس واقع ست چهاونی جالندهر

قرار یافته بود و در دو آبه بوده‌ام که درمیان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور و چهاونی انارکلی
واقع و از آن زمان که فوج انگریزی در آن ملک رفته است مردم آنجا از اول عرق و باز شورش
برداشته بودند یکی بسبب اینکه در بیست و یکم مارچ سنه ۱۸۴۶ عیسوی پهره‌های گوره ولایتی بر دروازهای
قلعه لاهور برای حفاظت شهر ایستاده پهره میدادند که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته یکبارگی
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که بر پهره خود مسلح استاده بود گاوان را از رفتن بسبب
اجتماعی مانع شد تا مردم آیند و روند درمیان دروازه بدان جانوران ضرر رسد چنانچه یک ماده گاو
بلا قصد و اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه هنود بودند دکانها را بند کرده آماده بلوا
شدند میجر لارنس ایجنت و سه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام بلوا نمودند تا مردم
بازاری از شر و فساد باز دارند آن اوباشان از همه جا از طرف بر صاحبان سنگها زدند چنانچه صاحب
ایجنت و یک کپتان از سنگهای ایشان زخمی خفیفه بر چهره و اطراف بدن برداشته بر مکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان در رسید
صاحب ایجنت بمقتضای دانشمندی تحمل و بردباری کار فرموده سواران را گفته فرستاد که بلوائیان را
از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری و زد و خورد ایشان ننمایند زیرا که سزادهی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب شلاق و هم بقید و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و گوشمال ساختند و سبب
بلوای دوم این شد که بعض سپاهیان مسلمان کمپ جالندهر برای مقرر کردن یک دو دکان
بقر قصاب و فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب موصوف اجازت آن داد سکهان باشنده جالندهر ازین امر بسیار ناراض شده جمعی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب از آنجا درخواست نمودند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شما را چه سروکار است
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گوره‌های ولایتی بر ضرورست سکهان گو بسبب

بسبب عدم منظوری درخواست افروخته و درخشم شده چوب و سنگ زدن بر مردم آنجا
حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم مقوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چندکس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران رساله انگریزی
در رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند
باقی بلوائیان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقر قصابان در چهار طرف
جالندهر مقرر شدند و گوشت گاو بی تکلف و علانیه در انجا فروخته می شود و نیز گویند هرگاه
لارڈ صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند گلاب سنگه بمشاهده گوشت گاو در میان
بازار رجمنت سواران گوره ولایتی همرکاب لارڈ صاحب ممدوح بوجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردیده و از فرط رنج و ملال به بهانه بیماری سوار نشده بحضور لارڈ صاحب
حاضر گشت و آخر عندالطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاو کشی بسیار
ممنوع ست مقتدایان ما درین باب نوشته اند که هر سکه گاو را کشته و یا گوشت آنرا به بیند اورا
واجبست که بشرط داشتن قدرت کشنده گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و امرتسر
از قدیم پرستشگاه سکهان هست و ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امریکه خلاف
مذهب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لارڈ صاحب فرمود و آنچه شما گفتید راست و ما را حفظ
مراتب خصوصا پاسداری مذهب و دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می باشد مگر اینکه امر که
شما شکایت آن کردید درینجا بمجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت گوشت است و از سرکار
کمپنی بسپاه ولایتی هر روز داده میشود گلاب سنگه گذارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت [illegible]
از سرکار بفوج ولایتی عنایت شود قباحتی ندارد ارشاد شد این قدر [illegible]
میرسد و [illegible] چند [illegible] گوشت [illegible] عرض کرد که
بهر سال [illegible] آن قیمت را از [illegible] فوج ولایت [illegible]
خواهم [illegible] صاحب [illegible]

راجه گلاب سنگه حکم لارڈ صاحب منادی در باب امتناع گاوکشی و شهرت شد گویند بعد یک
یا دو روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاو را در مکان خود ذبح کرد چون این خبر بلارڈ صاحب
شد حکم سزای او تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم
حضور نمود باری بسپارش بعض از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم گرفتن زر جرمانه سنگین
از آن کس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی هم‌قوم خود زر جرمانه را داخل سرکار ساختند
و از آن سو نزد مردم راجه گلاب سنگه گله بز و میش را بقدر حاجت در جمیعت سواران و پلٹن گوره
ولایتی میرسانیدند و قیمت آن از سرکار انگریزی مییافتند در بیان کثرت سپاه و

آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور

زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بودند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و
توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب و ساز و سامان چنان آراسته کرده بود که بوقت
قواعد کردن پلٹن های پیاده و جمیعت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب
سلاح مصقول و شفاف شان بنظر تماشائیان خیره میگردید گویند هرگاه مکناٹن صاحب اراده
نشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شد در اثنای راه گذر
ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور افتاد رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بسبب کمال
دوستی و اتحاد و یکجهتی که با سرکار انگریزی میداشت مکناٹن صاحب را مع تمامی فوج همراهی تا سه روز در
لاهور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالیشان و افسران فوج بر حسب درجه و رتبه ایشان
و هم دعوت کل سپاه با توسع و گشاده دلی نمود و فردای آن یکروز ملاحظه سپاه انگریزی و تماشای
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از جمیعت سواران و پلٹن های پیاده و توپخانه
صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میگفتند که در زرق و برق وردی سپاه پیاده و
صفائی و شفافی ساز و یراق سواران و چالاکی مردم توپخانه لاهور بوقت تفنگ اندازی و نشانه زدن
و در دیگر طرق قواعد برابر فوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی میبرد

سپر بودند چنانچه افسران افواج انگریزی بتعریف آن استکی فوج سکهان می‌نمودند و رئیس مذکور که
از بس دانشمند و مآل اندیش بود باعتنا داین فوج خود که گاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی نکرده
زیراکه او خوب سنجیده است که در اصل و نقل بسیار فرق است و درین زمانه تدبیر جنگ و پایداری در رزم
بر اهل ولایت ختم است کو بظاهر کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
وردی و آموختن قواعد و شلک زنی تیار کند ولیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج
انگریزی نخواهد کرد زیراکه افسران انگریز بوقت جنگ برحسب دستور یعنی اسپ سوار و
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر ایستاده میشوند و بذات خود با حریف جنگ میکنند و سپاه
باتدبیر میجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر امور جنگ و در تبعیت
افسران خود میباشند وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان میپاید و مشاهده حال افسران
فوج خویش از جنرلان و کرنیلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف
می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری سپاه
صاحبان انگریز در جنگ بچند وجه است اول آنکه سپاه هند که ما این در ملک غیر مستقیم گریخته کجا
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که برگردن ما است
خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما مقصور لهذا کشته شدن خود در رزم هزار درجه به
از فرار ترجیح سپاه هند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار و دانشمند است یقین میداند که مرگ بی اجل
نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و در ملک و دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم
کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و درین صورت چنین و گریز در میان قوم و ایشان چون
از اینجا تا بولایت ندامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکار
خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور مرگ و کشته شدن
خود کرده و بجهه اسس گردیده سررشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک
حمله و غلبه حریف موت خود را یقین دانسته پیشتر از سپاه فرار را بر قرار اختیار میکنند و فوج هم

بتبعیت افسران خود ما کز بیراه کرنیلی بیایند در مقام از حال آراستگی فوج نواب قاسم علی خان
بمناسبت مقام مرقوم میکرد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود رئیس
بنگاله و بهار شد بود و باش خود از مرشدآباد ترک نموده در مقام مونگیر سکونت ورزید
و در انجا گرکین خان نامی ارمنی را جنرل فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراسته کرد
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از روی
ساز و یراق خوب تیار شده بود و نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرکین خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زیاده ازین بهمین غرور
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان یافته بود و بالجمله چون مقدمه طول کشید
و اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارد و نسترت گورنر جنرل آن زمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوٹهی تجارت کمپنی در شهر پتنه رفته و بعد مراجعت از انجا
در مونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان مزبور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانیدن
تحائف قواعد فوج خود را بگورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او و
مشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در شلک زنی و هدف افگنی بسیار تعریف کرد و
مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن سپاه خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است از این
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که پاشل هستند غالب میتوان شد مگر با اعتماد این فوج زنهار
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده بر آمد نخواهید شد و اکنون شوکت اقتدار
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان زیاده است و اگر از جنگ کردن با انگریزان
احتراز باید و هیچگاه با مردم هر قدر که خواسته باشید در ساخته و صحبت بکنید نه با فوج مقابله نباید
قاسم علیخان که در نشاه غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور از پیش افتاده بود [illegible]

را که محض از راه دوستی او را کرده بود نشنوده یکبارگی شروع بجنگ کرد و از فوج انگریزی
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبه اوده رفت و از نواب شجاع الدوله استمداد
نمود و در آنجا هم پناه نیافته و بمدعای خود نرسیده در حالت اضطرار بطرف آباد مغربی فرار
کرده رفت و همانجا بی نام و نشان مرد و گرگین خان سپه سالار فوج او در حین جنگ از دست
سپاه خود در راج محل مقتول گردید بازنجا بملک پنجاب رجوع نموده میشود زبانی اکثر ثقات
دریافت شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره
متعین بود قریب هفتاد و پنج هزار سوار و پیاده حرار در لاهور موجود بماند و آمدنی ملک او
قریب دو و نیم کرور روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزانه میساخت و درین جنگها که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج
خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشابین که بعد از جنگ
اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
انگریزی را در مغاکها دفن کرده بودند لاشهای سکهان را در یک جا خرمن شش صد کس را شمار کرده
بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در سه جنگ دیگر
شمار مقتولان ایشان از قیاس باید کرد **در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه** نیز از زبانی
از ثقات سکنهٔ دهلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی بصوبه داری لاهور
مامور بود سه برادر حقیقی از سکهان بودند یکی چرپا سنگه دومی لبنا سنگه و سومی مها سنگه و این
هر سه برادر از زمینداران خود دیه بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک پتی دار
بوده مالگزاری آن بشمول دیگر شرکا در سرکار صوبه دار مذکور میکردند چرپا سنگه که برادر کلان آن
هر سه برادر مرد چالاک و هوشیار بود جرأت کرده از سرکار تعهد آن موضع مشترک بنام خود
نموده خراج آنرا داخل سرکار میساخت و تا مدت سه چهار سال بسبب تردد کردن قرار واقعی
دوان ده خوب متمتع شد و فی الجمله تعارفی در راه و رسم با متصدیان دفتر نیز بهم رسانید و از راه بلند حوصلگی

دو سه ده دیگر تحالیعی را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فائده معتد به برداشت
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه که بجمعیت یک لک روپیه بود نوشت و زود از کیفیت
و کنه تعلقداری و تحصیل ملک کما حقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار
بقدر پنج شش لک روپیه را مالگزار سرکار شده پرگنه خود را درست کرده دو صد و صد پیاده
و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبه‌دار
لاهور قضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود
هر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باحمد شاه رسید و در
سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف گشت و علی گوهر
پسر پادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در آنجا تا چند ماه
در جنگ میران پسر جعفر علیخان صوبه‌دار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور و بی انتظامی
سلطنت صوبه‌داران و عاملان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده بلا خوف و خطر
بتصرف خود می‌در آوردند چنانچه چرپا سنگه و هردو برادرش که با خود دستقوت و شرکت
در تعلقداری بود تا چند سال بغاوت ورزیده یک حبه بزوجه میر منو که ناظم و صوبه‌دار
لاهور بود دادند و نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردیدند
و هرگاه وزیر مذکور بغدر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسر پادشاه
شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه مدار المهام سلطنت او گشتند میرزا نجف خان که بخشی
و مدار المهام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خراج ملک تاکید و تهدید نوشته و بعض از انها [illegible] استیصال کرد و برخی را در دار السلطنت دهلی
طلب نمود چنانچه در همان ایام چرپا سنگه و هر دو برادرش بشمول دیگر زمینداران [illegible]
لاهور در دهلی حاضر شدند میرزا نجف خان زر کثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود داخل کردن زر بسیار در سرکار [illegible] پادشاهی

سرکار پادشاهی ایشان را از محاسبه نجات نشد این هر سه برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت
ترسان و لرزان میماندند تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
بخشی الممالک مرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور
آمد و رفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود
بر حال تباه این هر سه برادر که غریب الوطن و با نواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سپارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطرشان از محاسبه این هر سه برادر
درگذشت بلکه خلعت بحالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده با عزت و حرمت
رخصت لاهور ساخت و این هر سه برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل علاقجات
خود که سیر حاصل بود بدستور مشغول گردیدند و مساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان محصول بهم رسانیدند که صاحب هزار و هزار سوار و پیاده گردیدند و تا حیات مرزا نجف خان
بارسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود ساختند تا آنکه
بعد فوت مرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دهلی رو داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نا اتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور کسی که از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
از پیشتر میدان خالی شده و اولی العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادر خان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت در کمین نشسته جویای
فرصت بود و در چنین حینی فرصت قرین کمر بگمراهی بسته ناگاه از کمین گاه برجسته
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسیده و شهر و قلعه بند و بست خود کرده و قلعه را با جاروب
غارت برفت و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که رعب سلطنت
بالکل از دل برد و ناهنجاری و بدکرداری افاغنه روهیله در خاندان تیموریه بعد از حوادثی که از دست

و تحریر سابق الذکر شده فی الجمله از سعی و کوشش مرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران مغلیه همراهی
او آغاز شده بود بانه درهم و برهم گشت و کسی با توجه و التفات بحال عمالان و زمینداران و ورثه
نماند لهذا اکثر ایشان سرکار پادشاهی را خصوصا که از پای تخت دور بودند بانه نان در روغن افتاد
و هر یکی بر خراج ملک متصرف شده امیر و صاحب فوجی شد و بهمان ایام چرساسنگه و برادر ابتش
خود را بخطاب راجگی مشهور گردانید و سپاه را بیش از پیش نوکر داشتند و به نسبت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرساسنگه و لهناسنگه که لاولد بودند ریاست
کل به مهاسنگه برادر سومی رسید و مهاسنگه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت سنگه
اکبر اولاد مهاسنگه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و هر دو عموی خود
چرساسنگه و لهناسنگه رئیس بالاستقلال شد و چون تیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود ان
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتدبه از سوار و پیاده
سکهان همقوم خود ملازم داشت و بداد و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه آتشبار طاقت و زور ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب را از راجگی بمهاراجگی مشتهر کرد بلکه در اخیر پادشا
می کوانید

در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا گذشته

چون ذکر این سردار بارها بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان درین مقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان باجیسم ست و متوطن خاص بخارا و قبیله علی گوهر
در عهد شهزادگی و ولی عهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالیمقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر پتنه سعی و کوشش مبذول نمود و درین هنگام نواب خادم حسینخان
حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگ هم با فوج خود برای امداد همرکاب شهزاده موصوف بود و قطع

و بطرف دیگر صادق علیخان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبه بهار
که در عمل او بود بحمایت فوج انگریزی و خود باز دارد و دو سه جنگ هم فیمابین واقع گردید و تا اتفاق وقت
غالب از مغلوب تمیز نمیشد در همان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
همقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب بعسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده قریب پتنه مقابل فوج حریف افتاده بود که بنا احمد شاه پادشاه دهلی به لارد کلیو
گورنر کلکته نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند ما را که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طور که
مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او نمیکرد
محض بپاس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را بخواهش خود بی جنگ
بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در قابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد
بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر
بر روی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در آنجا قصد کرد
که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و بدرخواست همراهی و حاضرباشی حضور او کند و وقت شب
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز پیشکش شهزاده باید گذرانید درهمین فکر و تردد
بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که در فلان موضع که از اینجا بفاصله پنج شش کروه است رسد غله
و چاره جانوران لشکر میرن رسیده است مردم همراهی رسد شب آنجا منزل کرده صباح روانه
لشکر خود خواهند شد مرزا قاسم جان به مجرد شنیدن این حال دو صد سوار همراه عالم جان برادر خورد
خود کرده برای انتزاع کرده آوردن رسد فرستاد سواران بتوالی برق شتاب رسیده و بر مردم
میرن که غافل در خواب بودند شبخون زده تمامی اسباب رسد با سی عدد زنجیر فیل و چهار صد
اشتر و چهار صد راس گاوان و چهار پنج صد راس [illegible] بتصرف آورده در لشکر خود آوردند
علی الصباح قاسم جان بملازمت شهزاده رسید و افیال و غیره اسباب رسد پیشکش مع سرها

بنا بر گذرانیدن شهزاده از این جشن خدمت میرزا قاسم جان قبل از این که ملازم سرکار او شده باشد
بسیار خوش کرد بخصوص از یافتن شتران باربرداری وغیره زیرا که بسبب نبودن باربردار
خیمه خاص حضور بر جاهای شان و ریگزاران بار میشد به کیفیت همان روز شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و حسب اتفاق از قضا
و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سردار مذکور در اردوی شهزاده در عین شب واقعه
جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای او را میمالیدند که یکبارگی
آتش برق در خرمن هستی او افتاده راهی ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار مع قصه خوان که
معیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند و تا دیر این حال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد معمول
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون دو خدمتگار در خیمه او رفتند آقا و
خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فرش عدم غنوده یافتند و فتنه شور و اویلا و وحسرتا
برداشته افسران لشکر را خبر کردند هر چند ایشان بنا بر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشته
وعلی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هوده فیل نشانیده از آنجا بطرف
راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر ما هراسان نشود و با وجود
این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر او این خبر شایع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
علی الصباح شرف الدوله این خبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل از آنکه شهزاده از این خبر آگاه
گردد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکباد است عرض کرد دوشب
بر میرن دشمن حضور برق افتاده و او بصدمه آن سپری شده در همین وقت لاش او را بدین تکلف
روانه راج محل ساخته اند گویند بعد شنیدن این واقعه افسران فوج انگریزی پیغام صلح و آشتی بخدمت
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تسلیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند و جنگ
را موقوف نمودند و از آن وقت پاسداری شهزاده ... گردید چنانچه جنرال لارد کلایو

از نزد خود بحضور شهزاده فرستاد غرض از بیان همه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت شهزاده در وقتیکه
بی سروسامان و دور از پدر شان مانده بود کرد و تخمی بود که عنقریب سرسبز شده بار آورد تفصیل
این اجمال طولانی است لکن خلاصه آن اینست که مقارن این حال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از که
وقریب غازی الدینخان وزیر کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهزاده در بیان مقرر
موضع کهتولی جناب ایشانرا بر تخت سلطنت هندوستان نشانیده نذرها گذرانیدند و چند لک روپیه
پیشکش و نذر از عالیجاه میر قاسم علیخان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علیخان ناظم
بنگاله وغیره ساخته بودند دلانیدند و نیز شاهزاده که سه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار برای
پادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نهضت
فرموده در اله آباد رونق افروز شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و هنگام قیام شاه
در اله آباد لارد کلیو از کلکته آمده نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور پادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اوریسه نمود و پادشاه موجب وعده
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بود سند دیوانی
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد گویند اگر شاه عالم در اله آباد تشریف میداشت بقصد
غلام قادر خان روهیله مبتلا نمیشد لکن پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم بمقتضای خواهش
دل بشاهجهان آباد که پایتخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برد و در آن
ایام تمامی علاقجات اطراف دهلی الا یک در خاص شهر سوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جاتهای
مرهته بود و چونکه شرف الدوله مذکور از چندین سال ملازمت همرکاب پادشاه بوده بهر کاری خدمتگار
مامور میشد بجا می آورد و عمل جاتهای حکومت این اقلیم که ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع و اخراج
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور با جمع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بود جنگیده عاملان جاتهای از اکثر علاقجات و اطراف دهلی گریزانیده و اخراج کرده تا
راجه بهرت پور رسید بهر یافت این حال در خشم شده بقصد استیصال تورانیان با پنجاه هزار سوار جرار

سوار شد و این نائب درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال نکنم و نیست سازم
طعام خوردن بر من حرام است و سواران شرف الدوله از ثلث فوج جاتان هم کم بودند که تورانیان
بقضای کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة غالب آمده جاتان را شکست فاحش
دادند گویند نائب راجه مذکور که مردی جری و جسیم و تنومند بود از صفوف فوج خود شیر آسا اسپ
را دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره زد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد بمقابله
من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسپ را مانند
برق در مصاف جولان داده بمقابله حریف درآمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی
سردار مذکور را از وجاهت ظاهری و از آهستگی ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت
همین کس سردار لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیری
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانه
زین جدا شده حمله حریف را خالی داد فقط بر پنجه دست چپ او که بر قاش زین بود شمشیر
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف فوراً در خانه زین آمده و تیغ از غلاف
کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شد و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولادش هم خود
سر پر غرور سردار جات را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاتان با وجود کثرت سردار
خود را بر سنان نیزه دیده هراسان گشت و بگریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر عظیم بود بدست
تورانیان درآمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف و مالک اسپان و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله
که مرد دانا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده اند حکم من بجا نخواهند آورد
و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر آنست که یکی از شهزادگان را در لشکر باید داشت
تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد پس بهمین اراده بحضور پادشاه رفت و بعد گذرانیدن
نذر فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب است پادشاه گفت کدام از شهزادگان
با لیاقت این امر دارد شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از معتقدان درگاه را بعهده

بعهدهٔ بخشیگری سرفراز فرموده معین باد تا لشکر بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
نزد من از شما کسی معتمد تر دیگری نیست شما را خلعت بخشیگری میدهیم شرف الدوله نشنید که اگر من
خلعت بخشیگری بپوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار منظور پادشاه رفته و دیگر
خود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنانیده
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این
خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که میرزا نجف خان را
که از خاندان جلیل القدر و از چندی با سپاه پرورش و پرداخت بر در دولت حاضر است
خلعت این خدمت مرحمت شود لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شهرت مردانه دارد
پادشاه این رای را پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بهادر
رفته گفت که من تا این ساعت در خدمتگاری جناب قاصر مانده بودم اکنون قابو یافته [illegible]
خدمت بخشیگری را برای آن صاحب مقرر کنانیده ام بسم الله برخیزید و همراه من تشریف
الغرض پادشاه میرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت
شجاعت و بهادری میرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد
مستغنی از بیان است و میرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت به شرف الدوله
میداشت و بر قرآن شریف عهد کرده بود که اگر مرا ایشان هم میسر خواهد شد نفعی از انواع
شرف الدوله و عزیزان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر
که یکی از پیرکان شرف الدوله از چنان دریافت شد که شرف الدوله میرزا قاسم جان
بهادر برادر خود را از آنجا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم خیلی
مداخلت بهم رسانید که مدار المهام کل ریاست او گردیده مدتی دراز در آنجا بخیر و خوبی
گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکار گاهی که برای صید رفته بود بناگاه از کدام
مخالفت [illegible] اجل گردید شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه

اخراج و استیصال او می ماند ماندن در سمرقند مناسب وقت ندانسته از میدان شکارگاه
روانه بطرف هندوستان شد چه آنوقت نزد او قریب سیزده هزار اشرفی نقد سوای اسباب
و سامان دیگر بود و چون بلاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان اشراف بود
بوقت ملاقات باکمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا اینکه
بواسطه کتخدائی شان با صبیه مظفر بیگ خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت
و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح الله بیگ خان
که تا تحریر این تاریخ در دهلی زنده اند در سنده پیدا شده و پسر دوم ایشان قدرة الله بیگ خان
مخاطب به اشرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را دو
برادر بودند یکی عالم خان و دیگر عارف خان والد نواب احمد بخش خان مرحوم باجمله
شرف الدوله قریب ده سال در لاهور باکمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منو صوبه دار
لاهور فوت شد بسبب برهمی و درهمی امور صوبه لاهور بر خاسته خاطر شده با پانصد
سوار بقصد رفاقت شهزاده علی گوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاصل
ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله
که در بلده لکهنؤ آمده بود از جهان فانی بعالم جاودانی
شتافت والله اعلم بالصواب
تمام شد حمله اول لاهور
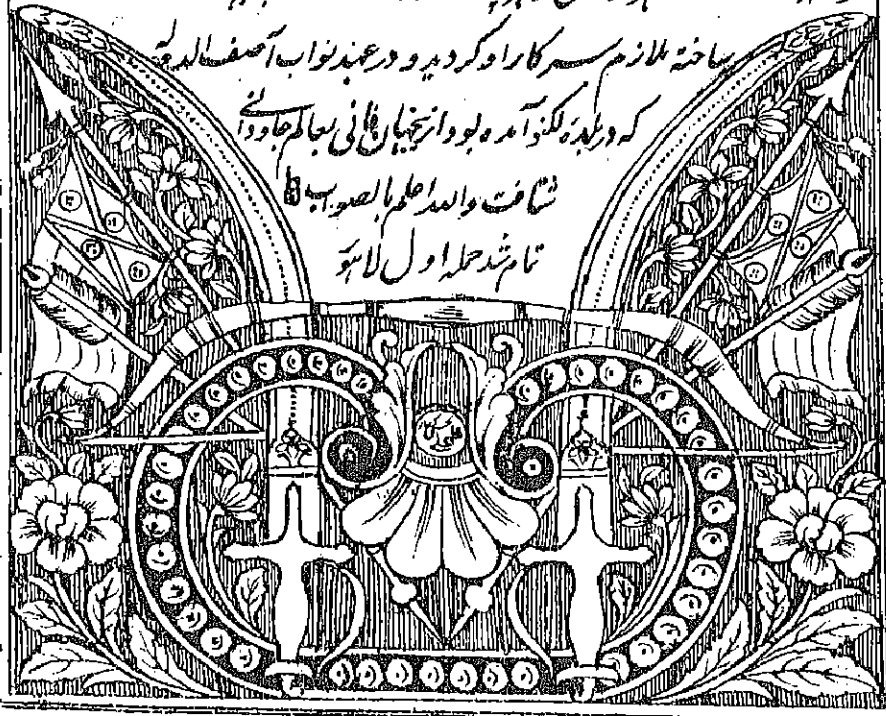
بسم الله الرحمن الرحیم

تتمهٔ تاریخ لاهور که در سنه ۱۸۴۸ عیسوی سکهان لاهور باز سر بفساد و شورش
در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکر نیز خامه وقائع نگار
شده بود که رانی جنداه والده مهاراجه دلیپ سنکه والی لاهور را از قلعه خاص آنجا بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط سردار لال سنکه
وزیر مهاراجه صاحب که باصلاح و مشوره رانی صاحبه نوشته بود مهاراجه گلاب سنکه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسدهٔ عظیم در آنجا شده بود در قلعه شیخوپوره که
بفاصله سه منزل از لاهور واقع ست برده و سردار لال سنکه را بعد از معزولی شان
از عهدهٔ وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعه شیخوپوره
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند بسببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت و از بعد مصالحه و تصفیه امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب موصوف ورای داشتن عهدهٔ جلیله
رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنکه خدمت وزارت
سرکار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کما ینبغی اطلاع و آگاهی داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید می شود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنکه
دخیل کار بودند با خود متفق و هموار ساخته چنان قرار داده بود که هر مقدمهٔ ریاست که
در پیش شود آنها دران فکر و غور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
موصوف درست می افتاد حکم باجرای آن میفرمود و پس آن سرداران بمنزلهٔ ارباب
کونسل آن دربار بودند و خود رزیدنت قائم مقام گورنر جنرل در خصوص همگی امور آن ریاست

در قبضهٔ اختیار خود مسدود داشته و با هر یکی از رئیسان و سرداران آنجا برفق و ملایمت پیش
می آمد بدین سبب هیچ یک از امرا و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاهور
ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور از عهدهٔ رزیدنتی آنجا مستعفی شده بولایت
تشریف برده بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشته زیرا که این صاحب عالی
در وقت وقوع محاربات فیمابین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل
لارد هاردنگ بهادر بوده و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشته لاکن در
انعقاد مصالحه فیمابین هر دو سرکار و تحریر عهدنامها و شروط آن صاحب موصوف
همرکاب سر هنری لارنس مذکور واسطه شده بودند بلحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کار صاحب
موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهدهٔ رزیدنتی و وزارت دربار لاهور مقرر نموده
فرموده و این صاحب هم مثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری و بیدار مغزی
حسن انجام و انصرام مینمود و لیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت
اعمال بیهوده سکهان که ادبار و نکبت ایشان رسیده بود و بقول آنکه بیت چو تیره شود مرد را روزگار
همان آن کند کش نباید بکار ... امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سرزد که موجب
بردن رانی صاحبه از قلعهٔ شیخوپوره در شهر بنارس گردید و تفصیل این حال چنین است که
بعضی سرداران عیاش و وخیم العاقبه برای اتفاق اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و
افسران فوج که در لاهور بودند خفیه مشاورتها کرده و بخبر چلم مسکوت کبیرا که اهتمام و
تیاری طعام صاحبان بهر انجا نهاد ایشان بتعلق میدار و طبع دادن نقد و جاگیر با خود
متفق ساخته چنان قرار دادند که شما بهمه مردم متعلقهٔ این خانه شرکت در روزیکه تمامی افسران
فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام در انجانه قصد کنند یک روز پیشتر
ما مردم را اطلاع دهید تا شما را زهر هلاهل بهم رسانیم تا آنرا در طعام و شراب ایشان داخل
کنید و بعد از انکه از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزان یکبارگی از این کشور معدوم و فنا

و فنا شوند در آن زمان هرکی را از شما بخلاع فاخره و انعامات وافره و جاگیرهای دائمی نسلاً
بعد نسل داده برای دوام شما رستگاری خواهیم ساخت و شما پیشکی یعنی قبل از بجا آوری
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شود
باید دانست هرجا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای
اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یکجا شده بملاقات یکدیگر و هم تماشای رقص و سماع
مزامیر و سرود و حظ و سرور می پردازند در میان کنپ یک خانه وسیع ساخته همگی اسباب
و سامان طعام وغیره اشربه از صرف زر معین صاحبان که درین خانه شریک می باشند در آن
خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هرگونه طعام انگریزی در آنخانه باورچیان و خدمتگاران
وغیره عمله و فعله ملازم میباشند و یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازینها
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار
را خانسامان و این خانه را اسکوٹ کهر(?) گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
در آنجا رفته بعد تناول طعام شغل میخوشی(?) می کنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود در آنخانه
قرار میابد در آنروز تمامی فوج بلکه حکام نیز شریک طعام این خانه میگردند با جمله عمله مسکوٹ کهر
که اکثر رذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطمع زر موافق گشته ارادهٔ کورنگی(?) و سفاهت این
امر قبیح مستعد و آماده شدند و زر را از آنها گرفته برحسب عهده و خدمت خود ها تقسیم کرده
گرفتند گویند در پختگی این امر تکرار قسم برحسب عقیده هریک و نوشتن سرداران اقرارنامه
را برای دادن انعام و جاگیرها بعوض این خدمت یک دو هفته بگذشت و بعد درستی
همه امور حسب دلخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و ارادهٔ مصمم آن همه
کوته اندیشان بر آن قسم آمادهٔ بدکی(?) در کمین و جویای وقت نشستند تا اینکه حسب اتفاق
صاحب جنتهم(?) مسکوٹ کهر بخانسامان آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در
خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن خانه مجتمع خواهند شد

باید که برای بیستم و هشتم صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات و انواع
شراب حسب معمول تیار باید کنانید خانسامان مجرد یافتن این حکم با دیگر خواجه‌تاشان
خویش جهت اطلاع این امر رسانید تا این مژده بخانهٔ بعضی از سرداران که شریک
درین راز و شورا بودند مخفی بوقت شب رفته درخواست که زهر را برای داخل کردن
در طعام سکوت کهر از ایشان بگیرد و هم زر را که خاص برای ذات خود و من بعمل آوری این
وعده کرده بودند بستاند که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فوج با وجود
شریک نبودن در آن صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود
همان ساعت رفته ازان حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان کس از خانسامان
وغیره در خانهٔ فلان سردار برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم تیاری
طعام آن روز یافته اند در شب رفته اند و فردای آن که مجمع کل صاحبان در سکوت کهر
خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده بدریافت اینحال بپاس نمک
حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سرکار را
فرستاده بستهٔ کاغذات و صندوقچه را مع عمله سکوت کهر که در خانهٔ آن سردار مجتمع اند گرفتار
کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشتهای ایشان اینحال بخوبی منکشف گردد آنصاحب
مع ملازم مذکور خود بمکان مستر کاری صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بفور شنیدن این ماجرای شگرف زمانی در ورطهٔ حیرت فرو رفت
و باز بخود آمده زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی اسباب
خانهٔ سردار مذکور فرمان داد گویند دو سه پهره سپاهیان گوره ولایتی بسرکردگی یک کپتان
در آنجا رفته اول آمکان را محاصره نمودند پس بعد یکان یکان را گرفته بسته مع کاغذات
که در آنخانه یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند میگویند از روی بعض کاغذات که
همانزم نوشته بودند حال سازش و اتفاق عملهٔ ضیافت خانهٔ مذکور با سرداران سکه

با سرداران سکه و مستعد و آماده شدن آنها بران کار رزیدنت صاحب را صحیح معلوم کردید
نیز از چند و چه اقرارنامه‌های نوشته ایشان بدست آمدند و بعضی ازان مردم بخوشی خود را
اقرار شرکت خود دران کار نمودند و حال شمول دیگر را ظاهر ساختند گویند روزی که جرم
شاگرد پیشه مسکوت که و بعض سرداران سکه بود و صاحب رزیدنت بثبوت رسید صباح
آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی مذهبان هیچ کار از امور دنیوی نمیکنند
و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند مگر صاحب رزیدنت بسبب انتهای غیظ و غضب
حکم کرد که آنهمه مجرمان را برابر ایستاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند چنانچه بعض از صاحبان فوج
رزیدنت را گفتند امروز قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف
بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد مجرمان را خصوصاً چنین جرم سنگین که بسبب تحریک
حکام و دیگر هم‌قوم ایشان بوجه از راه مکر و فریب شده باشند سزا و سیاست رسانیدن
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بیت سنگ در دست و مار سر بر سنگ
سست رائی بود و افسوس و درنگ ☆ الغرض همان روز یکشنبه آن همه را رسن در گلو
بسته از حلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود گویند منجمله آن اهل سید کالا
شخصی باشنده کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف کرده
دیگر راز و نام کسانی را که درین امر شریک بودند نشان دهم صاحب رزیدنت مصلحةً قصور
او را معاف فرموده از قتل شدن برهانید او نام دیگر کسان را از سرداران لاهور از انجمله
نام رانی جنده را نیز گرفت و گفت رانیصاحبه قریب دو لک روپیه را بشاگرد پیشه مسکوت
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سرکار
ایشان بمردم مذکور رسیده‌اند مگر عند التحقیق هیچ خط و نوشته رانیصاحبه درینمقدمه یافته نشد
لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانیصاحبه را از قلعه شیخوپوره بدربار لاهور طلبیده
انکشاف این امر نماید بنا بران خط طلب بنام رانی صاحبه فرستادند چون او بموجب طلب

روانه لاهور گردید در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه از آن بطرف فیروزپور میرفت
و راه دیگر بجانب لاهور چند کمپنی سپاهی بسرکردگی یکی از افسران فوج انگریزی در آنجا
رسید و رانی صاحبه را بطرف قلعه فیروزپور برد و بعد از قیام چند روز در آنجا او را در شهر
لدهیانه آوردند سپس بعد حکم رسید که رانی صاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرته کلان هنود است برده مقیم سازند چنانچه رانی صاحبه
طوعاً و کرهاً در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوائل ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۹ عیسوی مطابق شروع
ذیقعده سنه ۱۲۶۵ هجری بود در آنجا زنده و صحیح و سالم تشریف میدارند و در همان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است هرگاه رانی صاحبه در فیروزپور
و یا در لدهیانه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
هندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات و غیره اسباب
سی قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپور است آنهمه را طلبیده حواله ام نمایند چنانچه زر نقد
و جواهر و غیره اثاثه ذاتی رانی صاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمودند چون
با اینهمه احمال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسیدند عالیان سرکار انگریزی بودن این همه نقد و جنس بسیار نزد رانی صاحبه مصلحت
ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق امانت
در خزانه سرکاری نگهداشتند بدین خیال و اندیشه که مبادا بسبب داشتن قدرت بر صرف
زر و جواهر باز مصدر فتنه و فساد شوند و مشهور است که رانی صاحبه بوقت سوار کردن ایشان
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن مالوف و مفارقت فرزند ارجمند یعنی مهاراجه
دلیپ سنگه بسیار گریه و زاری و قلق و بیقراری نموده از بس تاسف و حسرت هر دو دست
خود را چنان بزور بسنگ بر زمین زدند که دستهای شان متورم و مجروح گردیدند و سردار
لال سنگه وزیر معزول در آگره با جمعیت صد و دو صد کس از خدم و حشم و سوار و پیاده ذاتی

نوابی خود مقیم است چوکی و پهره سرکاری هم بر مکان او میباشد و هرگاه برای کتاب
هوا و یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشود چند تا سواران سرکاری برای حفاظتش
همراه میروند و سردار رنجور سنگه و سردار ادیاناته و دیگر سرداران باشتباه شمول و
شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازی علاقه مسکوت که نیز نظربند گردیدند و کهنوه
مهاراجه صاحب رفتن منع یابند و بعد ازین معامله که مذکور شد اکنون اعتماد حکام افسران
فوج انگریزی بر هیچ یک از سرداران و سپاه دربار لاهور باقی نمانده چوکی و پهره سپاهیان
گوره ولایتی در محل و دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میمانند و این سرداران
که از راه نادانی و حمق این چنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عبث و بلا سود
بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و بارا
اختیار کلی مثل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز متصور نبود چه از بودن
شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزارها مردم از متعلقان ایشان
در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آن صورت در لاهور قتل عام
میشد و فتنه عظیم برمیخاست فقط در عوض خون دو صاحبان که در ملتان کشته شده بودند
چه قیامت در آنجا برپا شد شهر و قلعه برده از گلوله‌های توپ سوخته و ویران گردید اهل قلعه
مقتول و یا اسیر گشتند **در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج**
انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان پسر ساونمل سنگه
بدانکه ساونمل سنگه نامی پدر دیوان مولراج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبه داری
ملتان منصوب و مامور بود و سال بسال نذرانه صوبه داری ملتان را تمام و کمال
در سرکار لاهور میرسانید و فارغخطی میباقی هر سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته
پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
و انصاف او خرم و خوشنود بودند و خود نیز در همه امور تابع فرمان سرکار دربار موصوف

میماند بدین سبب اهالیان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبهٔ ملتان بمولراج
پسرش که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهدهٔ دیوانی آنجا متعلق به او داشت تقرر
یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمی‌نمود و مدام در انتظام ملک مصروف
بود و بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
همگنان است که بیشتر سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بسیاری
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بساخانمانها را تباه و برباد کرده اند و
باقیماندگان ایشان گو بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند مگر تاهم بتقریب و حیله خواهان بربادی یکدگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلتی داشتند در پی تخریب
مولراج افتاده خواستند که او را ببهانهٔ گرفتن محاسبه بدربار لاهور طلبیده قید و ذلیل
و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
مافی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و اصرار
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن نمیتوانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرماید بالراس و العین حاضر شده
و حساب را فهمانیده زر ذمهٔ خود را که خواهد بر آمد ادا خواهم ساخت چنانچه درخواست او
بحضور رزیدنت منظور گردید و دو صاحب را از افسران انگریزی در ملتان فرستاده
مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدای صوبه‌داری خود لغایت حال باهل دفتر فهمانید و آنچه از قلیل و
کثیر ذمهٔ او بر آمده بود همانجا ادا ساخته فیصله‌نامه و فارغخطی مهری اهلکاران حاصل نمود
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه و غیره کارپردازان
آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور را بیامدن دیوان مذکور از

از طلب خودشان بدون ذمه داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خواستند که او را
باز بکدام حیله در لاهور طلب داشته در محصره اندازند چنانکه بعد از صلاح و مشوره او را طلب
داشتند تا آمده حساب ایام صوبه داری پدر خود ساونمل سنگه را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه الی ابتدای
روز وفاتش بفهماند او در جواب نوشت پدرم ساونمل سنگه حساب هر ساله مع زر مالگزاری
در سرکار می فرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود داشت چنانچه نقول آنرا ارسال
میدارم و اگر باین همه شما را در حساب پدر من شکی و شبهتی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریافت
نمایند و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نمی باید حساب وقت صوبه داری اش تعلق
بخودش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در انجا ضرورت ندارد اهلکاران دربار
لاهور از چنین تحریر او را حمل بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب موصوف
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کهان سنگه را حکومت
آنجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلید های قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب رسانیده دهند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بنشانند و چون سردار کهان سنگه
آن هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر اخلاص و نیاز پیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت حسب شان ایشان
رتبه بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که
ما بیرون فرودگاه ما و قلعه جائی قرار دهید تا فردا ما و شما هر دو در آنجا رفته بعد از ملاقات
با یکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمائیم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایمای آن صاحبان
فلان مقام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در آنجا
حاضر خواهم شد باید که شما صاحبان نیز در آنجا قدم رنجه فرمایند الغرض فردا بر وقت معین

دیوان مولراج با دو سردار خود از نگهبان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لحظه پیشتر
در آنجا رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین
و ذوق و شوق رسمیه بمولراج فرمودند که ما هر دو صاحبان صرف برای همین همراه سردار کهان سنگه
صوبه‌دار بحال ملتان آمده‌ایم تا فرمان معزولی بشما داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار را از شما
بسردار مذکور حواله نماییم و بعد ازین شما را لازم است که زود در تعمیل این حکم نمایید مولراج گفت
کلیدها موجود و حاضرند و مرا در دادن آن بسردار کهان سنگه هیچ عذر و تامل نیست مگر از
قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه ملتان دستور است که هرگاه کدام صوبه‌دار جدید
از طرف سرکار مقرر شده می‌آید صوبه‌دار معزول و منصوب هر دو بدرگاه شیخ بهاءالدین زکریا
ملتانی رفته کلید را بصوبه‌دار جدید تفویض می‌نمایند درین صورت سردار کهان سنگه را باید که
همراه من بدرگاه مذکور رود و من کلیدها را بلا تامل تفویض او نمایم که طور این رسم موجب سعادت
طرفین متصور است صاحبان انگریز که معتقد درگاه‌ها و اینچنین رسوم نیستند متبسم شده بمولراج
گفتند که این چه سخن بیهوده و حماقت را پیش صاحبان میگویی بدرگاه فلان درویش
رفتن و کلیدها را در آنجا سپردن چه معنی دارد و امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر است که کلیدها را همین ساعت به دست
ما هر دو صاحبان بکهان سنگه حواله نمایی و بدون دادن کلید ازینجا رفتن نخواهی یافت
مولراج که مرد عاقل و تامل اندیش بود کلام شان را شنیده افروخته نشد و بملایمت
جواب صاحبان داد و گفت من دستور این ملک را گفتم شما صاحبان را هرگاه
نه برای دادن کلیدها حیله نمودم هر کیفیت هرچه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم
نمود مگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت وگوی صاحبان شنیده سخت برافروخته
شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سست و بی‌غیرت هستی که این چنین کلام سخت
و درشت انگریزان را شنیده هیچ نمیگویی ملکه کلام خود شما ... ... که

که داری مروت بیشتر است ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بی‌وقوف و احمق قرار
دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را فهمیده بودند از مولراج پرسیدند که همراهیان
شما با شما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فهمانید که مرا ملامت و سرزنش
کردند که تو چرا بصاحبان که ترا بی‌وقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیدهی
و برای چه خود شما در شان مسکین صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما کر
و تابع مستبد این شهر نیز هر که در گفتگوی با صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف
کشائید خیر آنچه گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکنای وحوش مزاج و
مغلوب الغضب بودند تحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشاره
شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در جیب خود شمشیرها را
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم مستر اندرسین بود بضربهای متواتر از جسم جان
کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد این سفاکی و جرأت بی‌محل از
آنجا برخاسته مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند مولراج بمشاهده حال کشته شدن
صاحبی و مجروح شدن دیگری بغرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایمای من واقع شده ولیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی را در نامه اعمال
من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی برپا خواهند ساخت
بهتر این است که در لاهور بحضور صاحب رزیدنت بها در حاضر شده بحلف و شهود حقیقت حال
را ظاهر نمایم و امید شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داده و انتقام
خون صاحب مقتول کشند و یا دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی‌قصور شناخته بگذارند
زیرا که درین صورت از سرکار انگریزی باغی و منحرف گشته در نتایج آن تشنیع حفظ جان و مال و ناموس
اهل و عیال محال بنظر می‌آید و مرا چه یارا و کدام زور و طاقت که بمقابله افواج انگریزی قائم
او درهمین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

مردانه‌ات از سرداران افواج انگریز که همراه سکهان و افغانان بودند فراهم شده و مافی الضمیر
مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ سرپیچی و اینقدر
چرا پس و پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابله انگریزان هیچ ترسی برده در گوشه قلعه منشین با
ما هم و جنگ وا نما که ما زنده ایم و جان و تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید اول مردن
آخر مردن است پس ازین که خود را در دست انگریزان بسپاری و بذلت و خواری از دست
ایشان کشته شوی بهتر آنست که مردانه وار تا مقدور خود بجنگی اگر در صف جنگ و میدان
کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح
آنست که خزانه را بکشا تا مردم سپاه جرار از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب و
پیکار بهم رسانیده با فوج اعدا انگریز یورش کند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی بدهیم و چون
مولراج اندرون محلسرای رفته و اینحال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره
از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را بفهمانید که اگر اکنون در لاهور نزد صاحب
رزیدنت خواهی رفت یا ترا بعوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یا دائم الحبس خواهند داشت
پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که در قلعه نشسته هر که به تو یورش کند با او جنگ
و از طرف زر فکر مکن برای این مهم نزد من زر اندوخته پدر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست و پا بجنبان
اگرچه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشاره کشتن صاحب انگریز بموجب
کرده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو برتافته و ادبار دامنگیر ایشان
گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسدها برپا میکنند و آخر وبال آن خود هم را فتا
می‌پایند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند بلکه تشنه خون تو اند اکنون
بعمد و را اینجرم کو از ذات تو سر نزده است بتو منسوب کرده چه عداوتها و بدیها در
حق تو روا نخواهند داشت الغرض مادر پسر خود را مبتلا ببلیه عظیم دیده بسیار بگریست و گفت

و کلید خزانه چه پرسش را حواله او نمود و حال طرفه دیگر برین منوال ست که صاحب رزیدنت
دربار لاهور حال کشته و مجروح شدن دو افسر خود در ملتان شنیده مسٹر اڈورڈ را با فوج
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج بطرف ملتان ارسال
نمود و از ابتدای اینجنگ تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۴۸ عیسوی از طرفین زد و خورد بسیار واقع
شد گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله می کرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت می‌نمودند
و تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نمیگردید و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه‌دار معزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پسر شام سنگه اتاری واله
صوبه‌دار پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ایبٹ حمله کرد صاحب مذکور بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده پناه بقلعه اٹک برده
محافظت خود نمود و هرگاه مسٹر اڈورڈ را که در مقابله مولراج گرم رزم و پیکار بود حال بغاوت
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حزم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه مذکور را که با سپاه متعینه
خود همراه صاحب موصوف در مقابله دیوان مولراج بود فرمود که شما بر فاصله پنج کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با عمله مسکوٹ که بشمول دیگر مجرمان در لاهور
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی جنده صاحبه از ملک
پنجاب ست و یا این هر دو امر بوده باشند بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که بسبب انحراف
پدرم افسران فوج انگریزی را برمن اعتماد نماند مبادا که مرا قید کنند بدین خوف و
هراس از کمپ انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفته شریک دیوان مولراج
گردید طرفه اینکه مولراج نیز بتوهم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد او اینجانب آمده باشد
تا قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار کرده نزد اڈورڈ صاحب برد اعتماد بر وی نکرده در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی مجتنب و متوهم میماند و چون شیر سنگه دید مولراج از او

در ملتان بهم رسیده فتنا ان بهم رسانیده بطرف رام نگر رخت و برای مدد پدر خود سردار چتر سنگه مذکور فوج
را بهم رسانیده قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و باران بود اهالیان
سرکار انگریزی فقط مهم ملتان را منصور نموده چندان توجه و اهتمام بر آنطرف نمی نمودند لیکن
الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت بر افراخته مهیا و آماده برای
مقابله سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی بهادر
برای انتظام ممالک مغربی و بنا بر رفع هنگامه و فساد و واقعه ملک پنجاب از دار الاماره کلکته
قصد هندوستان سفر نمودند چنانچه در ماه نومبر ۱۸۴۸ عیسوی از دار الاماره مذکور بسوار
سفینه دخانی متوجه آنطرف شدند و از بنارس بر سبیل ڈاک براه کانپور به نهضت فرمای
پیشتر گردیدند و بتاریخ هفدهم نومبر سنه مذکور روز جمعه در شهر آگره نزول اجلال فرمودند و کمانڈر انچیف
یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطه بنگال گف صاحب بهادر مع جنرل کلبرت و برگیڈ
پنجم برای خبرگیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبه قصور که قریب بلاهور است گردید
و لشکر کوش صاحب هفتم دسمبر از مقام بهرائن والد کوچ کرده در قلعه دیار سنگه مقیم گشت و صاحب
مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر کنارستان دریای چناب افتاده بود نمود مگر بسبب رسیدن
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد توقف نمود و سردار شیر سنگه
یورش بر فوج مستر ایبٹ و راتک نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن جمعیت ضرب
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافته بود کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح
گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبٹ صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض
ملتانیان که در لشکر مستر کورٹ لنڈ ملازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پیوستند مگر مسلمانان
و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ بیست و هشتم
دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و بری سنگه کمیدان این
گلوله انداز ملازم مولراج را که در جنگ مجروح جراحات کاری شده بود در دار [illegible]

در دار الشفای انگریزی آوردند و آخر از آن زخمها مرد و گویند سردار هری سنگه نگورسیا خوش شکل
دراز قد و جسیم بود و برای دیدن لاش او بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم همراه
فوج او برده بودند او را عریان در بیمارستان آوردند و همین کس نزد وغا با اکینون صاحب
یا خته توپهای لشکر او را برده بود الغرض بعد گرفتن مورچال پتانیان و گریزانیدن آنها
را مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان
ایستاده که جهت برای گرفتن پناه ستاده کرد و هر گاه بارش گلولهای توپ و تفنگ بر آنها
شد از اینجا هم پس پا شدند و آن نامی ایشان هم بدست فوج انگریزی در آمد و فوج مذکوره
مورچال هر یا من کاه حریف را آتش داده در خیمه گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود و بعد شکست فرار کرد و بر توپی من جمله توپهای
کلان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بود این عبارت کنده بود احمدیار
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه سلطنت در سنه ۱۱۸۸ هجری تیار کرده و در جنگها
از فوج کورتلند صاحب گریخته در قلعه ملتان رفته بود و سپاه آنجا خنده میزدند و از راه
طعن میگفتند که شما برای دادن فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشده
نراین سنگه و دیگر چند سردار که درین جنگ فرار کردند در مقام نو دو پیشاور رفتند و در جنگ
دو سه هفته از لشکر ادورد صاحب که گذشته و خسته کردیده بودند لازم جدید بودند از طرفین
جنگ خبر داشتند و از پاپش و هم الکه فقط دو کوره بوقت گرفتن مورچال کشته شدند و
در دفعه ثانی که باز با حریف مقابله کردند دو کوره زخمها برداشتند و سپاهیان [illegible]
مجروح زخمهای خفیف شدند دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار ناراض [illegible]
قلعه آمدن نمیداد و بسیار کس از نزد او برخاسته رفتند و آن توپها که مولراج در جنگ
سابق از فوج اکینون صاحب گرفته برده بود در جنگ باز بدست سپاه انگریزی آمد
مشهور است که مولراج [illegible]

با دیگر شش که دران مقام موجود بود لکام سپاه او را گرفته مانع آمد و در همان روز دوازدهم و از سیزدهم و آن تیره
هر روزه بجنگ آمد و بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضر ست سرکار آنرا بگیرد و چونکه سنین
شرط کرده بود صاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سنه حال شیر سنگه بنام سکهان لاهور
وغیره نوشته بود که شما همه سکهان با خود یا متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته و ران
خود را که انگریز باشند قتل کنید و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرل کمبل
صاحب که بالفعل بجای جنرل کویش افسر کمان فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه
دیدار سنگه بر آمده بجانب علی پور که از رام نگر بر فاصله هشت میل واقع ست کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور اسباب و آلات حرب از فیروزپور در لاهور که انتظار آن بود
رسید همراه اسباب مذکور رساله سوم و نهم هندوستانی و پانزدهم و شصت و نهم پلتن
پیاده هندوستانی با دو توپ بیست و چهار پنی و هشت توپ هجده پنی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا هشتصد چکره محموله گلوله و باروت
بسیار زاید از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه
ماهانه بود و خرچ خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف گاو قدری کم ازان و صرف
یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کمندر نجیف گف صاحب از لاهور پیشتر رفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوت کوبند واس رسیدند و از روی
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن و فی پلتن ششصد سپاهی که
بدین حساب یازده هزار و چهارصد سپاه شد و هفتاد توپ ست و همراه جنرل کویش
که برای مقابله او مامور شده است کل پنج هزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه دارد و صاحب مذکور آنطرف راوی عبور کرده در امین آباد مع فوج خود رسیده
است و بحکم نواب گورنر جنرل سردار چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر صاحبانی که در پشاور
و هزاره و اتک با فوج و آلات حرب بند از طرف شما ضرری نخواهد رسید گلاب سنگه

کلاب سنگه پسر شما را که در لاهور بدست ماست قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب
و خانهای سکهان لاهور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردید
و مردم ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده بود و ذکر آن
عنقریب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که انتظار آن
در لشکر اڈورڈ صاحب که مقابل سپاه مولراج ست بیستم نومبر رسیدند و از آمدن جنرل
تهکیول صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیده اند و لال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج بنوا از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکهان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون راه دریای چناب برای آمد و رفت
افواج انگریزی کشاده است

کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سیوم دسمبر واقع شد بموجب رپورٹ کمانڈر انچیف بهادر حضور نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی بهادر

خلاصه رپورٹ یعنی خبر کمانڈر انچیف این است که بفضله تعالی
بسعی و کوشش افواج انگلشی راه دریا برای عبور کردن لشکر ما بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال بر سکهان همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
مقابله ما درآمده بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاه و بیست و هشت
توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام از
رام نگر فاصله دو کروه داشت دشمن برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را
بطرف خود در انجا و مهتابیه حکم سر کردن توپها دادم چون فوج دشمن به طرف
مصروف شد بتاریخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و سی و یک
ضرب توپ را سرکردگی میجر تهکیول آنطرف دریا روانه کردم و در آن مقام با اهتمام لفٹننٹ
نکلسن صاحب شانزده کشتی نیز دستیاب شدند و هرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی
عبور دریا کرد و فوج حریف هم بقدر دو میل پستر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

و فوج پیاده تا شش میل مسافت طی کرده و بر دریا پل چوبی بسته عبور از دریا نمود و سکهان
توپها را بدستور برای آن گرم آواز داشتند تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم
نشده بطرف مقصود رفتند تا اینکه بتاریخ سیوم دسمبر بوقت نواخت دو ساعت روز حصه
کلان جمعیت بر فوج میجر جنرل تهکیول صاحب حمله کرده توپها را سر کشانیده و چون تا یک ساعت
توپها زدند از فوج انگریزی یک توپ هم سر نشد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند
و چون بر زد گلوله توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان
کشته شدند و انتظام فوج آنها گسیخت تهکیول صاحب بنظر ماندگی مردم و اسپ حمله آوردن
موقوف کرده بر فردا گذاشت مردم فوج علیم سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده فقط
با دو توپ از آنجا گریختند آنگاه دو رساله سواران برای تعاقب شان شتافت و شنیده
شد مردمانیکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند بخانهٔ رفتند از فوج انگریزی
چهل مردم مقتول و سه صد مجروح گردیدند از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و
فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج ما افتاد و انتهی عبارت رپورت کماندر نچیف صاحب
و مشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهلم گریخته رفتند اکنون دوآبه
چناب و جهلم نیز در قبضهٔ سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دوآبه بسبب یافتن امن و
اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج میر و بلد قلعه های سرداران
مفسدین سکه وغیره را منهدم ساخته بطرف دوآبه جالندهر معاودت کرده آمد و نهم دسمبر
کماندر نچیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رام نگر معاودت نمود و هشتم ماه مذکور بسیار
اسباب رسد برای لشکر تهکیول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه است بر کشتیها بار کرده
از دریای چناب فرستاد و در آن زمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا که مرزهم پیکار
بود یکی در لشکر و دوم هزاره با تعاقب سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سکهان
و افغانان پنجاب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است سوم در ملتان با دیوان مولراج

با دیوان مولراج سوم با شیر سنگه و غالب ست که قلعه ملتان زود مفتوح گردد زیراکه
فوج بمبئی نیز رسید و شیر سنگه که کمک قلعه میکرد نیز شکست یافت اکنون پایداری از مولراج
غیر مقصود و درینوقت راجه مهپال پوری که قریب جالندهرست و سرکشی از سرکار
برداشته بود از فوج لفٹننٹ گارڈن که فقط سه کمپنی داشت هزیمت یافته از قلعه خود
دست بردار شده خود را حواله بارنس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حمله اینهم
گریخته رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجه دیگر در قید اند و در مدت سیزده
روز حمله باغیان پٹهان کوٹ نیز رد کرده شد و فساد کوهستانی نیز موقوف گردید که افسر
و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند گویند راجه
شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود دران پانزده وجوه بغاوت نوشته است و سوم دسمبر
سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور برین امر شلک تهنیت در لشکر خود سر کنانید و پانصد روپیه خود و شش هزار روپیه
اهلکاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد رعایای پشاور ازین بدعهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم بارکزئی ملامت میکنند و ایبٹ صاحب که در مقام بازست شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اٹک تا حال از دست برد سکهان محفوظ ست و اچیت سنگه کلیان واله
کمیدان اکال پلٹن سکهان بحضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جنرل لپشا سنگه نزد نکلسن
صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصره قلعه اٹک کرد و نیز می گویند که چتر سنگه
بحضور لارڈ صاحب نوشته است که اگر جان ما را امان شود در حضور حاضر شده غاشیه
اطاعت بر دوش کشم معلوم نشد که ازینجا چه جواب رفت الغرض بظاهر حال سکهان
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب ست که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
در سرکار انگریزی رجوع کنند و استعفای قصور خود نمایند افسوس که این هم دم نا عاقبت اندیش از

از بغاوت و سرکشی اعتماد خود را برباد دادند و کاری نکردند گویند روزی دیوان
مولراج در شیواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیها می‌کنند
و بوقت جنگ سپر بیندازند و سه سوار را که در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرد و یازدهم
دسمبر یک حصه فوج بنبئی در ملتان داخل لشکر ویش صاحب گردید بدین تفصیل دو پلتن پیاده
و یک توپخانه و پانصد سوار سنده رساله جیکب صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک رساله
ملازم خاص لکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ویش صاحب میرسد لهذا هنوز به قلعه
اتک دست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیست هزار فوج در قلعه
ملتان موجود است و بعضی نوشته اند پنجهزار تطبیق این هر دو خبر میتوان شد که از رسیدن
افواج بنبئی و توپخانها در انجا حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد و
اکنون فوج انگریزی حائل شده درمیان فوج شیر سنگه و ملتان لهذا او بمدد مولراج در
قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در
اگره آمده سکونت ورزیده اند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار
خشک گردیده مردم در بسیار گذرها و مقام پایاب آمد و رفت میکنند و آمد و رفت سفاین کلان تجارت و غیره
مسدود است کشتیهای غله و آلات حرب که از آگره بطرف دیار مغربی میرفتند به
دشواری ازین دریا تا دهلی رسیدند و از انجا آنرا بر شتران و عرابها بار کرده
برای جنگی روانه ساختند و در اوائل ماه دسمبر مذکور خبر جنگ تاریخ سوم ماه مذکور که با شیر سنگه
شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر با وی و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و چتر سنگه
قلعه اتک را محاصره کرده که توپها میزنند اما ضرر بال قلعه نمیرسد مستر هربرٹ با نهایت
هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان که گوله باری بر لشکر چتر سنگه
از اندرون قلعه میکنند که هردم فوج چتر سنگه میرسد و نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی
از لدهیانه در سواد ملتان رسد و لشکر فراهم کرده اند و فوج بنبئی مع توپخانه بالکل تا بیست و دوم

تا بیست و دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهور است که تا قلعه ملتان بدست افواج انگریزی نخواهد آمد کمند زنجیت بهادر تعاقب شیر سنگه نخواهند کرد و بالفعل شیر سنگه در چهج جاکه قلب است که گذر فوج انگریزی در آنجا بدشواری خواهد شد و نقشه راه از لاهور تا دریای چناب بدین صورت است نقشه راه از لاهور تا دریای چناب
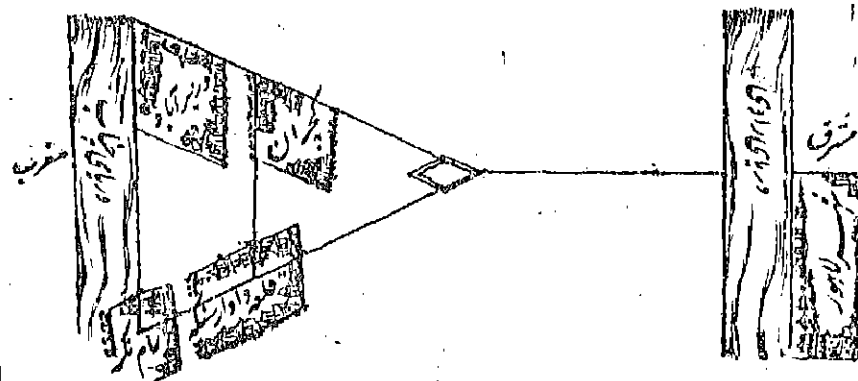
و سرکرنیل لارنس از ولایت بمقام بمبئی بر سبیل ڈاک و از انجا در بهاولپور داخل شده در معسکر نواب گورنر جنرل بهادر حاضر خواهند گردید اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان خوب خواهد شد و بتاریخ بیست و هشتم دسمبر بوقت یازده ساعت روز بر آمده چند پلٹن انگریزی را حکم جنگ با اهل قلعه ملتان شد منجمله آن در غول است پلٹن بیست و دوم هندوستانی و پنج کمپنی گوره از پلٹن ملکه بسرکردگی کرنیل فرینکس و در غول چپ پلٹن هفتاد و دوم هندوستانی و پنج کمپنی از پلٹن سی و دوم ملکه زیر حکم برگیڈیر مارکهم صاحب و شصتم پلٹن گوره ملکه و پلٹن سوم بمبئی هندوستانی واڈورڈ صاحب بر پلی که قریب بشیش محل است حمله نمود در آن حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج بمبئی بر دیگر مقامها و غول چپ بر مقام رام تیرته و شواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول دل بشیر رفته مورچال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند انتزاع نمود و از انجا در گڈهی مستحکم که در آنجا قبر ساون سنگه پدر مولراج است بلا مزاحمت در رسیدند و چون فوج قلیل سرکار

قریب مسجد کلید در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت
شتافته در آنجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنان که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند دیده
با ایشان تعرض ننمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند از دیدن
فوج انگریزی بگریختند و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در ان مقدمة الجیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از راه
غرور قصد گرفتن مقام مقبرهٔ شمس تبریز نیز نمودند در انجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که بسبب
حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم پس گرفته باز بدست
سپاه انگریزی در آمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانهٔ عظیم از افتادن گلولهای توپ دو بار آتش در گرفت و وقت
صبح از طرف قلعه گلولهای توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون تیر و مولیح
گلولها هم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی میجر گاردن از ششم پلٹن
ملکه و انسین کلس صاحب از پلٹن هفتاد و دوم هندوستانی و لفٹنٹ نیک سلینڈ صاحب
از پلٹن نهم بمبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفٹنٹ پلی فر صاحب
از پلٹن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلٹن هفتاد و دوم ملکه و لفٹنٹ
کرنیل بنس صاحب از پلٹن سی و دوم هندوستانی و انسین بگٹ و گل صاحب از پلٹن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفٹنٹ ال صاحب انجنیر و سه گوره از پلٹن دهم ملکه مقتول
و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرته که در انجا دمدمه بسته لفٹنٹ
تاسن صاحب با دوازده سپاهی رفته بود از انجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از هر دو طرف شلک بندوق و قرابینها بر کلید گرجالی میکردند سکهان
می خواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصرهٔ افواج انگریزی توپها
را بفاصله هشتاد گز میبردند و از ضرب گلولها دیوار قلعه را رخنها می نمودند و از یک طرف

و ازین طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریف دیر دیر زیرا که در قلعه
گلوله اندازان کم بودند یک کس کار دوازده کس میکرد و از گلولهای انگریزی اندرون
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیرسنگه بود در پنج حصه منقسم ست یکی لشکر
زیر حکم میجر تهیوگل صاحب در مقام کاهیله دوم بسرکردگی جنرل کیمل صاحب از کاهیله
برانگ فاصله سوم لشکر کمند رنجیت بهادر در موضع چتولیه چهارم تابع برگدیر چی صاحب
که فوج رامنگرست پنجم لشکر برگدیر پوپ صاحب در وزیرآباد و پلهای مستحکم بر دریای چناب
جهت عبور معسکر انگریزی مابین سواری بسته شدند که ارابهای اسباب بار بالای
آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رئیس کابل بسردار چتر سنگه نوشت که [illegible]
را که برادرم سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تفویض وی نمائید زیرا که
در خاندان ما ازین حرکت بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیحه معلوم شد که در رمضان
سنه ۱۲۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیرالدین شاه پادشاه
ایران گردید وانچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض ست گویند در سلح خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پریدن
مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار که رفته جنرل دش ده اشرفی
گلوله اندازی که او شست بسته گلوله بم را در ان سلح خانه زده بود انعام داد دوصد
اشرفی افسر او هم بخشید مشهورست که بسیار سردار و مردم مع مال و اسباب همراه سلح خانه
پریدند و سوای آن سیصد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلح خانه هزار
من باروت بود دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضائع گردید سوای
آن روز دیگر در کوچه غله نیز از گلوله بم آتش افتاد روشنی آن در لشکر انگریزی همه تمام شب
مانده و چون روغن گاو و روغن چراغ در ان گدام بسیار بود لهذا روشنی تا دور رفته دیده
معلوم میشد تا بجمله دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی درآمد

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و منبد و سنگه سردار که اگینو صاحب را از دست خود کشته بود قتل کردند
و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت
شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از انجمله بیست و پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و دیگر اقسام
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوختند و مهاجنان شهر پانزده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت
منظور نشده بود و هرگاه شهر در قبضهٔ افواج انگریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کرده
رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پسران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله شما نکند او را نظر بند دارند
تا در قلعه اتک رفته پناه بگیرد و چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است کوئید غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که او را صاحب مذکور زهر دهانیده کشته بود
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور مسلط ساخته بود
ایشان از سکهان بیخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف گاوکشی کردند و دیگر مقام درباب
دوست محمد خان روایات مختلفند نزد بعضی آنست که سکهان صوبه پشاور و قلعه اتک بوی
دادند بدین شرط که او مدد ایشان کند و سر هنری لارنس دوم جنوری از بمبئی در سنده
و از سنده در بهاولپور رسیده و دو مقام کرده بتاریخ ششم در فیروزپور رسید ملازمت
نواب گورنر جنرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید و بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شد و هرگاه دیا بخش وکیل که از وقت ساون سنگه رفیق مولراج بود برای
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دنش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو وکالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب عرض حال
شما این است که دلیر انجیو خود را تفویض سرکار انگریزی کرده و هند و هست نا سپرده

نشان میشنیدند تا معلوم گشت که دارندهٔ ایلچی ست دوست محمد خان بسبب سازش افغانان
قلعهٔ اتک بر آن متصرف شده کرده و بتاریخ دهم جنوری کرنیل لارنس در لاهور رسیده با مهاراجه
دلیپ سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر بهادر که مورخهٔ ... جنوری سنه
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیرسنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داده فوج او را گریزانیده بدرکه در جا و بهما برای تهنیت این فتح
شادک شود یازده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
و منجمله غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت دواب بعد فروخت خیمه و خرگاه وغیره
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و اتفاقی از شهر و قلعه از لشکر انگریزی آنچنان نزدیکتر بوده
بودند که مردم قلعه نقب را دیده بروی ... سرکرده مذکر محفوظ ماند و افغانان همراهی دوست محمد خان
بر قلعه اتک بسبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند و بر ننگ و ناموس سکهنه قلعه
دست اندازی کردند هر چند چتر سنگه مانع آمد نشنیدند از ینجا ثابت شد که در میان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیرسنگه
شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده ۱۳ افسر مقتول و سی و سه ۳۳ مجروح شدند و سر کرنیل لارنس یازدهم ۱۱ جنوری در لشکر
کمانڈر انچیف بهادر داخل شد و از شروع فروری سال مذکور بجای مستر کیری صاحب
بار رزیڈنٹی لاهور بدستور سابق بحال و مامور گردید و در جنگ سیزدهم ۱۳ که مشهور بجنگ
چلیان ست بسبب کثرت بارش تهلکهٔ عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
بیست و دو افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و ششصد سپاهی مجروح و
پانصد و شصت مقتول گردیدند ولیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف رفته چهل
توپها را میخ زده بیکار کردند و چند هزار را از سکهان کشتند و هشت کس سکه زخمی را در دارالشفای
سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب تر قلعه ملتان شده اند که سنگی و ... که

از فصیل قلعه میریزند برپای سپاهیان می‌افتد و پنجاه کس سپاهی مولراج بخوف جان خود
را حواله میجر اڈورڈ صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که همگی هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده‌اند و سبب قتل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ چلیان
این شد که بسبب نفهمیدن کلام افسر خود دران معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت
بطرف توپخانه خود کرده بایستاد لهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
گوله اندازان را قتل کرد ولیکن درین جنگ بسیار برادران و برادرزاده‌های شیرسنگه
نیز کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا التماس
شرائط جان بخشی خود را حواله وش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را بکشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام لکهو جاری فرمودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که بهر گاه از گوله‌های توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را سپرد سرکار انگریزی کرد لهذا حکم شد که در
کمپهای کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان جیو خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست و یکم جنوری یک وکیل
مرد پیر که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولراج و بعمر بیست و
پنج سال بود حاضر شده بحضور وش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری دو دو
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کمپ سرکار نهاده پناه
جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب دو هزار

بیان سپردن دیوان مولراج خود را

و قریب دو هزار مردم همیره بنگاه من بعد مولراج بسواری اسپ برفاقت چند رسالدار
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پلٹن گوره با دو پلٹن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و بر چهار طرف پهره سپاهیان مقرر و مامور کرده تا مردم فوج وغیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تا هم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان بر داشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصیلهای آن بلند و خندق تا سی فٹ
عمیق است مگر از صدمات گولها جا بجا شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه نمود و درین
شک نیست که اهل قلعه تا بمقدور از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و بر کنگره فصیلهای
قلعه بضرب گولها شکسته مثل غربال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شوند مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
اسیر کردند کپتان اڈورڈ صاحب فرستادند الا مولراج را قریب ڈش صاحب در خیمه
برده نگر داشتند و عیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری مقیمند و
تاکید است که کسی سپاهی پهره واله در زنانه او رفتن نباید و در مقام خزانه پهره گورهای
ولایتی مامور کردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد و باشندگان آنجا خصوصا قوم کهتری بسبب تعدی و غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است
که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع بدعتها نمود و ملک را ویران کردند و لاش اگنیو
صاحب و اندرسن صاحب که در ملتان مقتول شده بود از نبش کرده بجای دیگر در قلعه
با عزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم بل صاحب مولف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ تعمیه بسال عیسوی نظم ملراج چو شد منهزم و بی زور بی تایید
منصوری و اقبال بانگریز میسر شد تاریخ ز هاتف پی این فتح چو پرسیدم او با دل
الم گفت که ملتان مسخر شد تاریخ تخرجه بسال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان + و اندر قید شد مولراج نادان + ز بهر گوهر تاریخ آن حسب
دل من شد به بحر فکر غلطان + شکستم فرق و پا دیوان مولراج + بدل گفتم مبارک فتح
ملتان + و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت و گلاب سنگه خواست
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و گنبکم صاحب انجینیر سپه سالار فوج گلاب سنگه شدند که بنا
گلاب سنگه بعد فتح ملتان نرسیده اراده مدد افواج سرکاری نمود و انشنت بودی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه در آمده بود شیر سنگه نزد خود داشت و صاحب گور
باجازت شیر سنگه ورکشب کمانڈر نیپر بهادر برای بیست و چهار ساعت آمده باز مرحمت در
لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف است که همراه شیر سنگه مردم بسیار اند و لیکن ...
زیاده جنگی است و پنجاه توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که بتاریخ
سیزدهم جنوری شده بود از طرف ما یکهزار و دو صد سپاهی کشته و چندان مجروح
شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میرفتند و آنچه باقیمند خواهان ...
زیرا که بشنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت پس صاحب مذکور میگفت که ما را
حریف ضرری نرساند نقشه مهر نواب گورنر جنرل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی نکنند

ملکه رفیع الدرجه اشرف الامرا
ازریل جیمس اندرو ارل آف دلهوسی
گورنر جنرل بهادر ناظم اعظم ممالک محروسه
انگریزیه بهادر

باوجود آنکه در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم رسیده سپاه انگریزی ...
سامان و هم جهت آرام کردن در لاهور رفته و بجای آن فوجی دیگر ... امور
و نواب گورنر جنرل از راه مزید قدر دانی حکم نافذ فرمودند که تا همی با رایم صاحب ... که

و از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است بیا قوال صحیحه آن که شرکای جنگ ها بوده اند
حسب مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است به وارثان
سپرده و یک لک روپیه و پیش بخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اگینو و مستر اندرسن
که بی ترتیب مدفون بوده اند از قبور بر آورده دیده که سرهای ایشان با بدن شان متصل
بوده اند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند سخن بی اصل است
دیگر مسموع میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از
قضا کردن به این مضمون نوشته بوده اند که در قتل ما یان قصور مولراج اصلا نیست و در دست
ما سپرده اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهری در باره مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار باشید دیوان جی میگویند
که بوقت روبکاری بحضور گورنر صاحب در پیش خواهم کرد و هرگاه میجر ایدورد صاحب در قلعه
ملتان رفته تلاش خزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشمی را یافتند و در بعضی مقام
غله و روغن گاو از وقت ساون مل که فراهم بوده و در جایی نیل و افیون بسیار بدست آمد
و قریب سه چهار لک روپیه مال بسبب پریدن تاراج خانه و غیره مکانات ضائع شد و سوای
اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحه و آلات
حرب را حسابی نبود و صحن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور بود
سه چهار کرور روپیه را اسباب در آن قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
نیست و مولراج اکنون صاحب و اندرسن صاحب را کفن از دوشالهای نفیس داده
بود اکالیان آن کفن را از قبور برزده بردند و چون در احوال نعشهای شان معلوم شد با کفن
پارچه سفید داد و یک صندوقچه مروارید قیمتی سه لک روپیه نیز بر آمده و دوش صاحب شنیده
اجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکردند و حکم شد که تا اخراج کل بارود از قلعه بر

وعیال مولراج را از قلعه بیرون نبردند و بسیار مردم زر و جواهر و اسباب قیمتی را جا بجا بیرون
قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه زر مالی می برآید و از نزد یک کس که از قلعه بیرون میرفت نقد
هفت هزار روپیه طلا برآمده و با وجود چوکی و پهره بسیار مال با مردم قلعه و فوج تصرف
نموده‌اند روزی اڈورڈ صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمله اسباب شما
که ضبط شده است خواهش هر چیز که داشته باشید ظاهر کنید ورش صاحب آنرا بشما مقرر
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد و هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم
یکی پوتهی مذهب خود دوم چند تصویر فرانسیسی سوم کتاب طب که در آن نسخه جهت دفع ورم قسم
ثبت هستند حلیه مولراج صاحبان بدین صورت نوشته‌اند عمرش سی و سه سال قدش
قد دراز بقدر پنج فت و هفت انچ دست و پا کوتاه رنگ سبک یعنی پهیکا چهره متوسط بلند
پیشانی فیل چشم سنجیده وضع کم زحمت و عبوس صاحب غیرت و حیا وقت برآمدن
از قلعه در لشکر انگریزی بر یابوی خوبصورت سوار و بر زین یابو پارچه سرخ ابریشمی مفروش
بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر
بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و میجر پیجر صاحب بر دست راست او
بوده‌اند و بظاهر هیچ غم نمودی نداشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحبان سلامت نمود و
بهر دو طرف افواج انگریز را بنظر خشم می دید ولیکن شکنی بر جبین نمی آورد و از مضمون
خط لاهور معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبور کرده در مقام وزیرآباد مقیم
است ظاهرا قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمها بستند و آلات حرب بهر
جانب جمع کردند و بیبیان صاحبان عالیشان و سپاهیان گوره مع اطفال از چهاونی
انارکلی در قلعه لاهور رفتند در چهاونی مذکور فقط سپاه جنگی جریده ماندند و این هم میگفتند که شیر سنگه
اول بر امرتسر و جالندهر تاخت خواهد کرد و کمانڈر انچیف در تعاقب او سرگرم‌اند و جنرل
ویش برای کمک کمانڈر انچیف مامور شدند و بتاریخ پانزدهم فبروری فوج کمانڈر انچیف

فوج کمنڈر چیف از چلیان واله روانه شده قریب به لسوڑی رسید و برای حفاظت شهر لاهور
نصف پلٹن گوره و چهار پلٹن هندوستانی و یک رساله سواران و یک تپ کوله اندازان
اسپی و یک توپخانه موجود است و رساله چهاردهم برکناره راوی افتاده است و این رساله
محافظت راهی میکند که از معبر کنگرتاشاه دره که از وزیرآباد تا امرتسر رفته است و دیوان
مولراج را بعد بردن در لاهور در گوبند گڈه فرود کنانیده‌اند و از لشکر شیرسنگه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاهی و بازاری فراهم است روزی شیرسنگه از راه
لاف و گزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که ما کمنڈر چیف را شکست دادیم و غالب
آمدیم لهذا فوج ملتان محاصرهٔ آن گذاشته برای کمک کمنڈر چیف آمده است و چون
شصت هفتاد مردم ملتانی که در لشکر شیرسنگه رفته بودند بیان حال فتح شدن قلعه
ملتان در سرکار انگریزی نمودند و اویلا در لشکرش افتاد و دو پلٹن تقاضای تنخواه
همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف موکب برخاسته رفتند و بتاریخ شانزدهم
فبروری میجر لارنس که نزد شیرسنگه نظربند بودند باجازت او اول در لاهور آمدند پس بعد
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحهٔ شیرسنگه آمده اند
و نزد بعضی اوشان از ایلچی گری شیرسنگه انکار کردند و بهفدهم فبروری کوچ افواج انگریزی
از سعدالله پور تا شش میل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و کمنڈر چیف بهادر در آنجا حکم
داد که مردم فوج اجمال و اثقال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمهٔ مختصر و چند شاگرد پیشه
بقدر ضرورت همراه گرفتند و نیز فرمود که در یک خیمه دو دو صاحب بوده باشند و مردم
خدمتگار را کم کنند چنانچه بدین تدبیر تخفیف هشت هزار شتر گردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از
روز کوچ آذوقه پنج روز همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فبروری لشکر ها روی صاحب داخل
کمپ کمنڈر چیف بهادر شد و نیز درین تاریخ مارکهم صاحب چیل کشتی را بقبض خود آوردند
و بتاریخ هیجدهم ماه مذکور لشکر کمنڈر چیف بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق درمیان آن

فوج شیر سنگه بقدر شش میل مانده و فوج شیر سنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
و مارکهم صاحب نیز عبور از چناب کرده قریب کنپ کمندر نچیف شد الغرض بتاریخ بیستم
ماه مذکور در لشکر کمندر نچیف پانزده هزار سپاه و هفتاد توپ بود و سر هنری لارنس با دیگر
رخصت بکفته گرفته در لشکر کمندر نچیف آمدند و خبر اطلاع خطوط ڈاک را که مردم او غارت کرده بودند
نیز همراه لارنس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از تکیه گلان مولراج بر آمده بود
اینست طلا ۱۲ آثار کنگن مرصع یک زوج شمشیر ثمین قیمت یک قبضه مالای مروارید سلک
کلان قیمتی یکعدد و در شهر ملتان ۹ هزار و دو صد عمارت عالیشان مسمار آمده و برای
واگذاشت شهر زرهی مقرر گردیده است و جنرل کورٹ لینڈ صاحب ناظم ملتان مقرر
شدند و بیستم فبروری قبایل مولراج را در مکان اسیرخان فرستادند و از نزد ایشان
بسیار زر و جواهر بر آمد و بحکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شد و قلعه جهرن نیز در قبضه
سرکار در آمد و حال جنگ گجرات را که جنگ اخیر سکهان است و در آن شکست فاحش شیر سنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده بدینصورت بیان کرده اند که از ۹ ساعت روز بر آمده
جنگ فیمابین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپهای افواج یکدیگر
زدند درین زد و خورد قیامت آشوب دو افسر توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
چهاردهم و یک افسر پلٹن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب
پولتکل اجنٹ زخم بر داشتند و قریب دو و نیم صد سپاه سرکار مقتول و مجروح گردیدند
و بیست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از
سوار و پیاده آنچنان درین رزم و پیکار جانفشانی نمودند که قابل تحسین و آفرین است
و نیز در بعض چهل توپ غنیم بدست آمدند و شیر سنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش
را گذاشته خود در گجرات پناه گرفت و مردم او بهر طرف که راه یافتند گریختند
و کمندر نچیف با رسالهای سواران تعاقب ایشان نمودند و شیر سنگه را از گجرات نیز گریزانیدند

نیز گریزانیدند و افغانان همراهی او چهار بار بر دمدمه های کمندرچیف حمله کردند و هر بار
شکست یافته منهزم گردیدند مضمون اشتهاریکه نواب گورنر جنرل بهادر
مورخه ۲۴ فبروری ۱۸۴۹ عیسوی از کمپ فیروزپور داده اند
از روی چتهی کمندرچیف بهادر معلوم شد که بتاریخ بیست و یکم فبروری سنه مذکور غلبه
فتح نمایان بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزی
منتج بفواید کثیر شد کمندرچیف می نویسند که دیروز لشکر بارگهم صاحب و دسته صاحب
که از ملتان آمده بود ملحق معسکر اینجانب شد و همه را همراه گرفته از ترکور بطرف [illegible]
کوچ کردم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد
دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب
و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم نشده زیرا که
تا دوازده کروه اسباب ایشان بوقت گریختن افتاده یعنی در جای توپها را گذاشتند و در
مقامی کولی و باروت را از حالت اضطرار انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط سیصد
کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار کس که نزد ایشان شصت
توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان مضمحل ساختن و گریزانیدن دلیل است
بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان شد
تفصیل آن متعاقب خواهم نوشت تمام شد مضمون چتهی کمندرچیف و از خطوط انگریزی
معلوم شد که جنرل گلبرت برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان
مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح
نشده باشند و افسران نیز بهمان قدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامدند و هرگاه کمندرچیف
صاحب بر اعدا مظفر و منصور شده در کمپ خود تشریف آوردند بر حسن انتظام و خوش تدبیری
ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثنا و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان گشتند

مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج غنیم و داشتن توپها
و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم دست او از این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی داده
شاید در کدام هم هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان
پسر دوست محمد خان که سرکردگی در ایشان شریک شیر سنگه بود کشته شد و بسیاری توپهای غنیم
از صدمه گلولهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بر زمین ریخته بود و میدان جنگ با
از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون بنظر می آمد و بقدر چهل و سه توپ با عدد بدست آمدند
و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلتن دو مند که سابق بدست
غنیم افتاده بودند و ده گوره ولایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
و فوج غنیم منتشر گشته بسه جانب گریخت یک گروه بطرف بهیره دیگر بجانب جهلم رفت
و لشکر جنرل گلبرٹ بطرف دینگی و کنپوکیل صاحب بطرف بهیر نهضت نمود و سردار چتر سنگه
که درین معرکه بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و
وضع توپخانه و رساله
که منصوب بود

نقشۂ جنگ گجرات
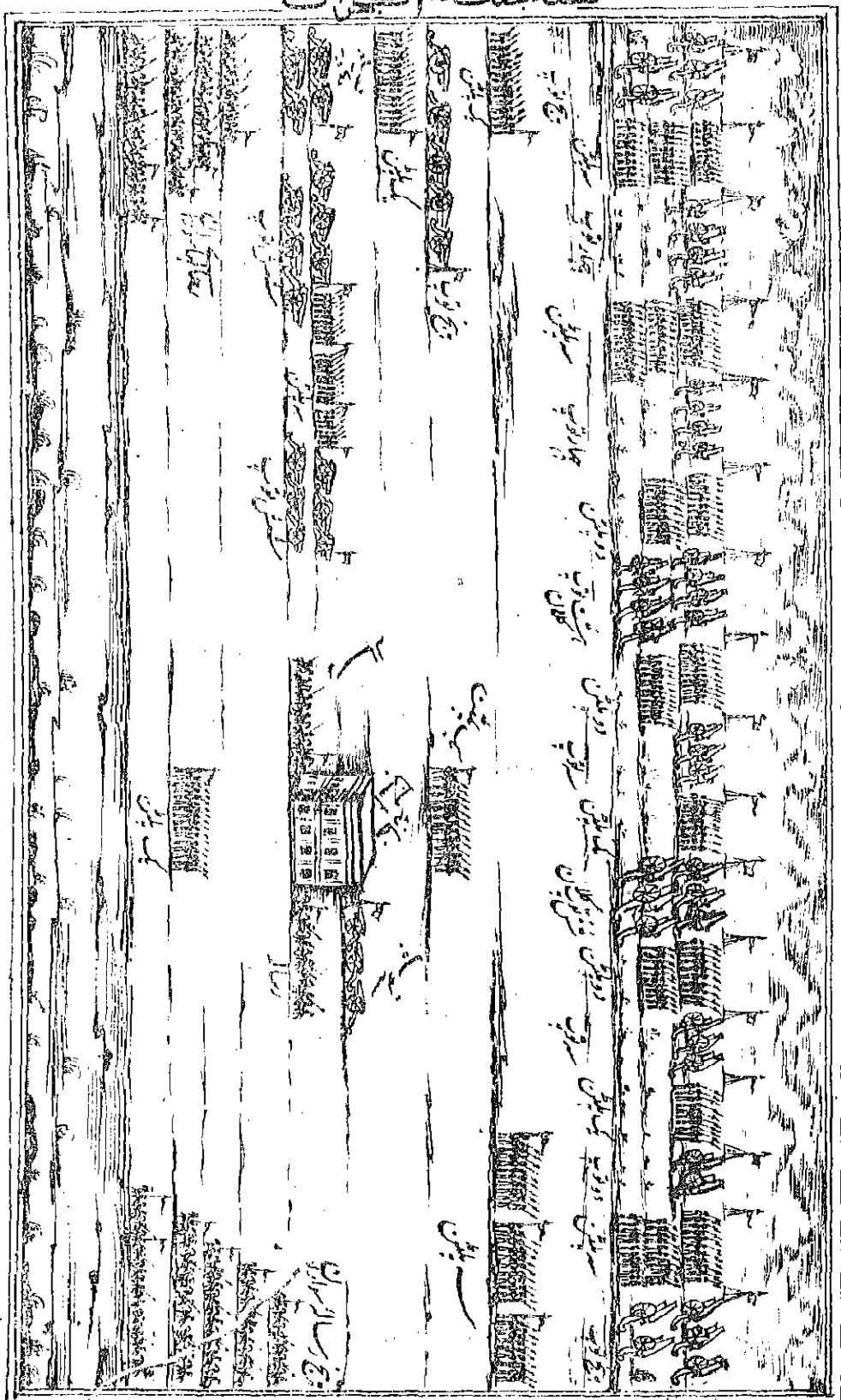
و میجر ایکوٹ صاحب انجنیر بهی قلعه ملتان را باز آراسته می کند که جنگی کرده و مکانات اندرا از سه کنهای آتش
و انبار خاک را بر داشته شهر و قلعه را صاف و رخنهای دیوار را که بضرب گلولهای توپ کلان شده بود
بند میسازند و توپها بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و دو پلٹن هندستانی هم دران قلعه خواهند ماند شام سنگه
رام سنگه برادران مولراج حفاظت عیال او میکنند گویند دریای کمند نجیب بها در زخمی خفیف شده اخبار نویس
جلیبان نوشته که دوست محمد خان بسر دار یوسف زئیان پشاور نوشته بود که فوج را
جلد تیار کرده و نفرستد و سردار چتر سنگه هشت هزار روپیه بخان مذکور فرستاده است ار[illegible] سنگه
سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار کرده در لاهور برده اند و پا بجولان
کرده اند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است بر دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد
جنگ میدارند و می گویند گو نزد ما توپ نیست با شمشیر خواهیم جنگید مضمون اشتهار سر لارنس
رزیڈنٹ لاهور حسب الحکم نواب گورنر جنرل که برای جمیع سرکشان و همراهیان لشکر سکهان
نوشته اند اینست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان باید که رفاقت
سکهان را گذاشته بیایند و هر که در سرکار انگریزی درین وقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار
خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرده سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن بجای خود ها و در عمل
سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیرداران از جاگیر خود خارج نخواهند شد و حاجت روائی
ایشان خواهد کرد بشرطیکه بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکار حاضر سازند
بیست و ششم شهر دسمبر دیوان مولراج را بسبیل ڈاک در لاهور آورده و در شهر بر فیل سوار کرده
در مکان بی بی چند کور فرزند کنور رسانیدند و از پیشتر در آن مکان بند و بست و پهره گوره های انگریزی
بود و بعد از ورود کرنیل لارنس و میجر لارنس هر دو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرده
برای دیدن گلاب سنگه پسر چتر سنگه که در لاهور مقید است رفتند و شیخ امام الدین را خطاب بهادری
عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق پنجهزار روپیه را جاگیر دیگر یافت و تاریخ ششم
[illegible] چتر سنگه و شیر سنگه و دیگر سرداران باغی سکهان خود را حواله میجر میکسن صاحب بهادر نموده

گورنر جنرل بهادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دوست محمد خان
از پشاور بطرف جمرود گریخته رفت و جنرل گلبرٹ صاحب که در تعاقب سرداران سکهان
گریختگان رفته بود محنت شان ثمره خوب داد که سرداران مذکور تفنگ شان خود را
حواله سرکار نمودند اگرچه افواه شده بود که راجه گلاب سنگه بسبب دادن زهر قضا
کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور بیست و دو توپ را که داشتند
حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و میم ایشان را و لفٹنٹ بوی صاحب
و لفٹنٹ هربرٹ و مستر طامسن و بی بی ایشان را که از پیشتر رها کرده و لشکر انگریزی بحفاظت
تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکهان تمام شد و جنرل گلبرٹ تعاقب دوست محمد خان
که چند روز دران اطراف توقف کرده بود نمود و اگر افغانان دره خیبر که طامع زر دوست محمد
بطمع یافتن زر از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
و اکنون که مهم سکهان تمام شد زود لام افواج انگریزی خواهند گشت و صاحبان کرده
کپتان برای تجویز جاها و نهای افواج انگریزی بجانب بسیار دریای جهلم زمین را پیمایش
میکنند و نواب گورنر جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکمندر انچیف ایما فرموده که هنوز
جنگ قائم است و فساد برپا هیچ تا آنجا بوقت خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان با افغانان
کابل که برای مدد سکهان آمده بودند از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب و مستاصل گردند
بمجرد رسیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب اتک و پشاور برای خارج کردن افغانان
روانه شد گویند دوست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان برادر بمجرد داخل
شدن لشکر جنرل گلبرٹ از پشاور گریخته و بسیار در زیر خیبریان داد صحیح و سالم برفتند
و نیز بموجب حکم نواب گورنر جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان
در جاها و نهای کلان شلکهای تهنیت سر شدند و اکنون منظور را لیان سرکار انگریزی است

انگشت کرد بحسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارد هاردنگ گورنر جنرل بنگاله
از فیمابین سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیاً سکهان باز با سرکار قصد جنگ خواهند کرد
ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل و دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب
کرد و لهذا به لفتننت گورنر آگره حکم رسیده که چهار کمشنر که در ماهه هر کمشنر دو هزار و
پنجصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویز نموده در ملک پنجاب مقرر کنند و همچنین چهار
کس مددگار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمله های ایشان ملازم خواهند گردید
گویند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کناره جهلم آمده سلاح خود ها را سپرد
سرکار نموده و سر هم یکروپیه یافتند و خبر است که سرداران مذکورین را اول در فیروزپور
خواهند برد و از آنجا به هندوستان و پانصد قیدی ملتان را که در آن اکثر اکالی و هندو
و فقرا اند در فیروزپور آورده اند حساب خراج ضلاع پنجاب بموجب لیستهای

دیوان دینا ناته در دربار لاهور

دوآبه سند ساگر	دوآبه جچ	دوآبه رچنا	دوآبه باری	ملتان [illegible]
[illegible] لک	نه لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک
جاگیر ها وغیره	دیره اسمعیل خان	[illegible]	[illegible] هزاره	پشاور
[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible]	[illegible] لک

میزان کل یک کرور [illegible] لک [illegible] یعنی یک کرور و هفتاد و لک و پنجاه هزار روپیه
سوای خراج [illegible] کشمیر و دیگر اضلاع که نزد گلاب سنگه است و هرباشندگان [illegible]
ملتان برای داخل کردن عوض غنیمت تاکید است و برا اهلکاران تاکید رسیده کسانیکه
از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند ایشان را آورده بدستور آباد سازند

در بیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که

در سنه ۱۶۴۴ عیسوی بوقت محاصره مدراس صرف سپاهی هندوستانی را که قواعد
نمیدانستند ملازم داشته بودند و بتدریج گورهای ولایتی از قسم خلاصیان جهاز و جنس
طلبیده و مردم تلنگان را نوکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از هشت سال از جنگ [illegible]

که در آن به نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گوره هندوستانی
ملازم سرکار کمپنی بود گوره سوار ۹۱ گوره سپاهی پیاده ۱۰۶۹۵ گوره گولهانداز ۱۲۲ هندوستانی
ترکسوار ۱۲۴۰۲ هندوستانی سپاهی ۱۳۰۴۲۸ جمع کل ۱۵۰۲۰۵ و در سنه ۱۸۱۵ عیسوی
بوقت جنگ با مرهته گوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بودند و در جنگ برما یازده
پلتن گوره و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول همراه جنرل لارد لیک صاحب در
سه رساله و رکون و یک پلتن گوره زیاده از یازده هزار فوج نبود و در سنه ۱۸۴۵
و سنه ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان نه پلتن گوره و هیجده پلتن هندوستانی
بودند و بافعل در سنه ۱۸۴۹ عیسوی نیز نه پلتن گوره و هیجده پلتن هندوستانی بجنگ
سکهان در دفعه ثانی رفته بودند الغرض حال بالفعل کل فوج ملازم کمپنی و پادشاهی در کل هندوستان
سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی ملازم هستند پس کیست در هندوستان
که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بروی غالب آید و سوای شمار افواج
مذکوره هزارها صاحبان از لفتنت تا کرنیل و جنرل هستند که مانند شیر ببر پیکار میکنند
میجنگند و گویند رعایای پنجاب خصوصا مسلمانان از رفتن عمل سکهان ظالم و افغانان
بی رحم و بد خلقت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیدند و زنان شهر مذکور از بامهای
خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در آنجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه
گل افشانی کردند و بتصور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و مزاحمت هر دو قوم مذکوره
محفوظ خواهیم ماند و گفتن اذان بآواز بلند و اظهار دیگر شعار اسلام ما را میسر خواهد شد
در حق صاحبان دعای خیر کردند و چترسنگه و دیگر سرداران را بقصد بدون رفیق و زیور
مانند در پای چناب در محاصره فوج انگریزی مجبور گردانیدند و بالفعل که در کل پنجاب عمل انگریزی
خواهد شد لهذا یک کونسل از طرف نواب گورنر جنرال در لاهور مقرر خواهد گردید سر هنری
لارنس صاحبان سر هنری لارنس بهادر برادر [illegible] هفت هزار روپیه [illegible] و صاحب [illegible]

مهرباهه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و مهاراجه
دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و عهدنامه
گورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود دران مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیگر
سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
از سرکار انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان غالبا در بنارس
قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینانات و شیخ امام الدین و حکیم نور الدین
بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سکه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص سر اگنیو از حلق کشیده مقتول خواهد گردید
زیرا که او قاتل صاحب مذکور را قبل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در انتظام
ملک پنجاب قرار یافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هر گاه جنرل گلبرت با افواج
قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد چهاونی انگریزی را خصوصا
بنگله و مکانات میجر لارنس را که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و همان روز دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده دادن
میجر مذکور مغضوب و مجرم سرکار جهان انگریزی بود بطرف کابل راهی گردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد یکدو مقابله با فوج انگریزی از پشاور بدر رفتند نقل خلاصه اشتهار

نواب گورنر جنرل بهادر لارڈ دلهوسی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ سنه ۱۸۴۹ع

از کیمپ فیروزپور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفا که دوست
سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان از
سکهان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای ستلج بود دلیرانه

کرده و در مقابلهٔ افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری ازان مقتول گردیدند
و افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از جنگ آخر آن طرف ستلج عبور نموده قصد
لاهور کردند مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار
را قبول کرد گورنر جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج
خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیمابین
سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بران همه قول
و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهدشکنی کرده شرائط
عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه تعلقبندی که دران مندرج بود ادا نکردند و نیز
قرضی که گورنمنت هندوستان ایشان را داده بود نداده‌اند و علاوه سکهان جوانان
ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بذمهٔ خود اختیار کرده بودند بعمل نیاورده
برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده بودند
بیوجه قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط
کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت
رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد
کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار
خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلا سبب هرگز منظور
خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست بر داشتن سرکار مذکور از ملک
پنجاب ظاهر و هویداست ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری
باید کرد تا بران سرکشان آنجا را که از سرداران خود منحرف شدند مطیع و منقاد خود سازند
بنابران نواب گورنر جنرل لارد دلهوسی بهادر ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکهان
از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک هندوستان

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت بهاراجه موصوف بعزت و تعظیم
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار جنگ نکردند
برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه
مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت ولیکن احدی
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و با در امری که در مذهب او فرض باشد
تعرض و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و اسباب
ایشان بالکل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعها و قلعچها که در ملک پنجاب هستند مسمار و منهدم
کرده خواهند شد بلکه آنچنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرال بهادر مردم رعایای پنجاب اطلاع میدهند
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزیه قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار انگریز
خواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای
این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با حکم سرکاری خواهد کرد درین صورت باز توقع رحم
و مهربانی این سرکار درباره خود ندارد و بل سزای سنگین خواهد رسید و این اشتهار
حسب الحکم نواب گورنر جنرال لارد دلهوزی از دستخط ایچ ایم الیت صاحب
بهادر سکرتری گورنمنت آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه

ممالک هندوستان وغیره و شمار افواج هر یک مقام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هر جا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق در سرکار انگریزیست	[illegible] کرور	[illegible] کرور	قریب دو لک سپاه
آمدنی ملک پنجاب و رعایا وغیره	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
[illegible]	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد لک	یک لک و پنجاه هزار

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سنده	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	[illegible] کرور	+
کوالیر ملک سندیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	سابق [illegible] هزار سپاه بود و حالا [illegible]
ناگپور	[illegible] لک	[illegible] لک [illegible] هزار و [illegible]	+
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ یعنی چهارده کرور و پنج لک روپیه	میزان کل ۳۳۳۶۲۵۹۶۹ یعنی سی و سه کرور و سی و شش لک و بیست و پنج هزار و نهصد و شصت و نه	

در بیان شمه از حال مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق متوفا و گرفتن او ملکهای اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در سنه ۱۸۰۶ع بر اضلاع افغانستان که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بود از تخویف و تطمیع مطیع حکومت لاهور ساخت من بعد بر اضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل ملک پنجاب نمود و در سنه ۱۸۰۸ع سر چارلس مٹکف بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسانیدن عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهدنامه دستخط نمیکرد و آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد فیمابین دو سرکار غرضی از ملک او نیست در سنه ۱۸۰۹ع بر عهدنامه دستخط نمود و پس از آن زمان تا آخر عمر خود باوجود اغوای همراهیان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او مدام بر جاده مستقیم دوستی و اتحاد نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود و منجمله آن بیست و پنج هزار فوج خود را نسبت دیگر سپاه زاید تنخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلش تعلیم میکنانید

میکنانید و منجملهٔ این بیست و چهار هزار سوار و گولهٔ انداز بودند و کلید توپ می آموختند و چند
فرانسیس برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمدنی نزد او بودند و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان کورکهی بودند
تنخواه نقد زمین داده بود و در ۱۸۱۸ع صوبهٔ ملتان و پیشاور و در ۱۸۱۹ع کشمیر را در قبضهٔ
خود در آورد و در ۱۸۳۸ع با لارڈ ولیم بنٹنک گورنر سابق هندوستان با کمال شان
و شوکت ملاقات کرد و در سنهٔ مذکور اتحاد فیما بین این هر دو سرکار بسیار افزود حتی که
بر وقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در ۱۸۳۹ع بعمر پنجاه و هفت سال شده بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عیوب بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقهٔ ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد بمرتبهٔ
او را حاصل بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده و در خصائل او صاحبان
انگریز نوشته اند که او قصد در امور مهلکه میکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد بدون انجام
و انصرام آن برحسب دلخواه خود دست از آن نمی برداشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود ساخته امید یا یارا نبود که در زندگی
با وی سرکشی میکرد گو تا دم نوشت و خواند نبود مگر آنچنان با صاحب تدبیر صائب بود
که کاروبار سلطنت خود را بی صلاح و مشورهٔ دیگری بخوبی میشود اگر چه رحم و افسوس
در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و از حد طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در مهمی از وی خطا هم واقع میشد سبب
آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در سیاست حکومت او راه نمییافت و دلیل واضح
و یقین بر این است که تا الیوم سرکار انگلشیه نوشته از وی راضی و خوشنود مانده

بعوض خون کسی قصاص از قاتل نمیگرفت مگر مجرم را بعقوبت شدید از کمال بیرحمی قطع اعضا
و مثله کردن او را می کشت و یا او را بکوهستان جلای وطن مینمود و عمل اگرچه مثل
انگریزی نداشت مگر بنسبت ریاستهای دیگر هندوستانیان بمراتب بهتر و منضبط بود
و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو و نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکار وی
قریب دوازده کرور روپیه را نقد و اسباب بود تاهم تنخواه فوج او تا هیجده ماه و بیش
او باقی میماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کاروبار تجارت در ملک او
بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب
خواهش او نمیشد مرز و حدود ملک لاهور در وقت او بدینصورت بود حد شمالی ملک
او ملحق کوهستان همالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای
ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل
[illegible] کوه همالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازه شش صد میل تصور

نقشه ملک لاهور

قاعده این مثلث که از جانب شمال کوهستان
همالا پیوسته است بقدر چهار صد میل باشد

و آبادی ملک او در زمین پنجاب که بنسبت کوهستان بسیار است و زمین اطراف این پنج
دریا که مشهور به ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم اند بسیار سیر حاصل و زرخیز و چهار دوآ
اند یکی را دوآبه جالندهر می گویند و دوم را دوآبه رچنا و سوم را دوآبه چج و چهارم را دوآبه [illegible]

نقشه خصه پنجاب که درمیان لاهور و پشاور واقع است
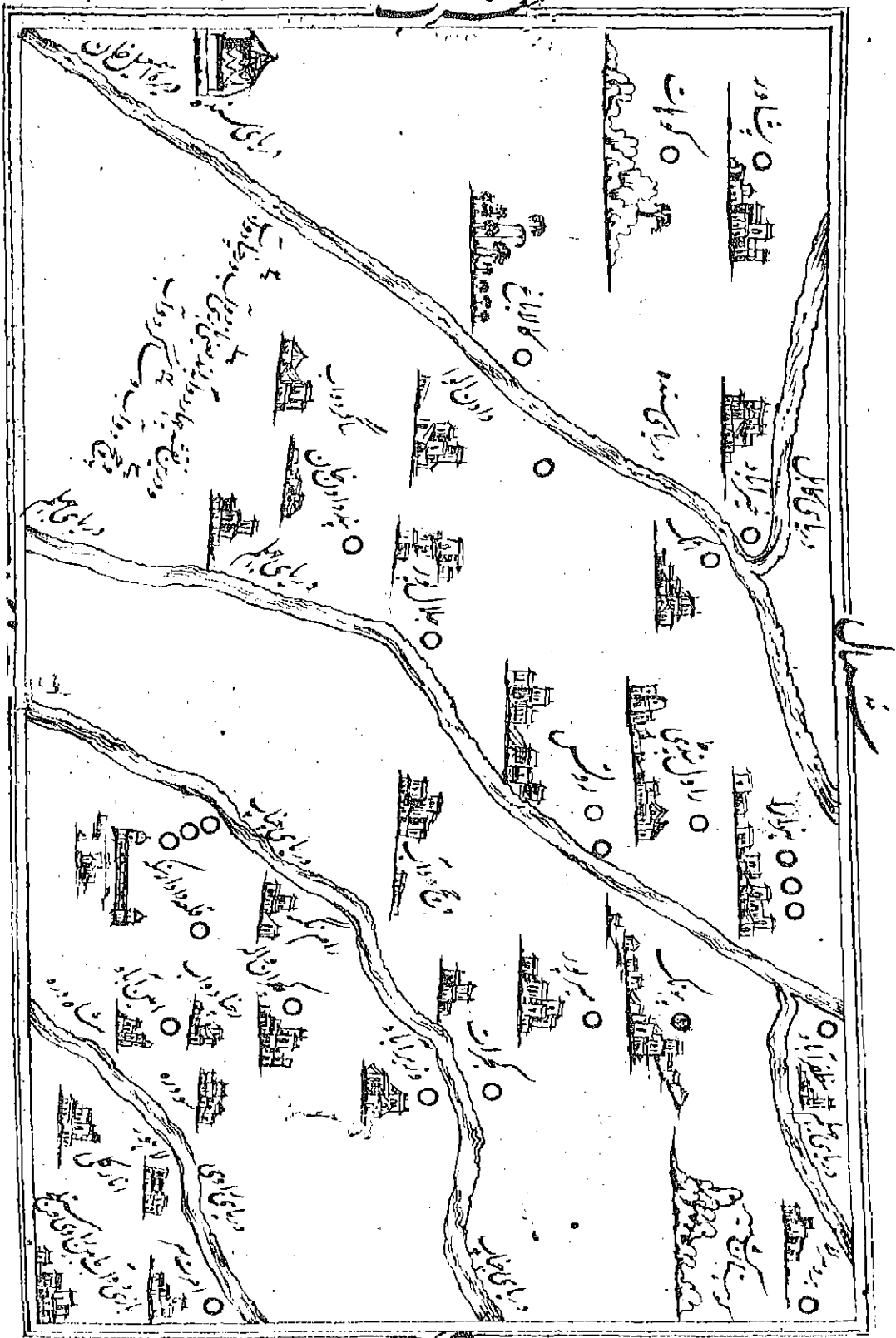
نثر خامهٔ مشتهر کلک گهر سلک شاه اقلیم سخن وری آختر برج معنی پروری
قلعه کشای کشور شعر و سخن ناصب اعلام این گرامی فن مقبول بارگاه
لم یزلی جناب افادت مآب مولوی محمد هادی علی مدظله العالی

به مستعین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیاض صحیفهٔ توحید مالک الملکی ست که بساط
قهرمانیش ازلی تا اعلی سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در سپهای ناپیدا کنار تحمید
جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش سرکه و مه تن برضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و فراست
در معرکهٔ ادراک کنه ذاتش هیچو تیر بتاریکی زدن و ناوک زبان عقل و کیاست از دعوی محال
حصر صفاتش در خانهٔ کمان گوشه گزیدن ست تا علم صبح برافراخته سرخ شفق دامن آن
باخته مادهٔ نوست ازلی یگانه اش تیغ هلالی زسلح [illegible]خانه اش امضای برلیغ قضا
بدست مختاری نهاده که مشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین برآورد و تبلیغ احکام
واجب الاذعان بزبان شاه گویندگانی سپرده که بی زبانان را حکم ناطقش گویا کرد توقیع رسالتش
بطغرای وما ارسلناک الا کافة للناس مسجل و منشور نبوتش بخاتم المتعالی و لکن رسول الله
و خاتم النبیین مکمل ست چو منکر تیغ او شد از جهالت سر افگند بر آب بر هست سلیمان
بود مور رهگذار رخش سکندر شاه بر آیینه دارش جانشینان مسند مملکتش تیغ انتقام
بخون دشمنان اسلام خوابانده و تابان سادهٔ خلافتش ترکین در سینهٔ کافران بیدین
نشانده ست صد تحیات باد بر جانش بر همه آل و صحب ذی شانش بعد ازین سواد تحریر
سرمهٔ چشم اعتبار برای نظارگیان [illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار باد که سنان جوشن گذار جواهر
زبان همیشه بخون عزیزان خضاب بست و شمشیر لنگر دار سفاکی دوران مدام دست در گریبان
گلوی پاکان قالب گاهی تحت یکی مقام دیگر نیست و توبلی دیهیم صاحب افسری سری

تا آسمان تیغ سحر و برج زر میان آورده چنانکه انگشت حیرت ارباب بصیرت که قطع نکرده
یکی را از شاهی بسر تاج داد همه ملک دیگر بتاراج داد بهر وقت آماده کارزار
که نام آوران را کند کارزار ز تلون چنان میکند هنگام که شد از دو رنگی لیل و نهار یکی چیره دست
و دگر زیر دست یکی را ظفر دیگری را شکست نظیر این حال و مصداق این مقال تلاقی دو افواج لشکر
و مقابله و مقاتله جدید و معارضه سکهان لاهور و ملتان با کارکنان سرکار انگلستان است که تا کنون بتجلی
جولانگاه معانی قصب السبق ربا بر محاضر نکته دانی فارس مضمار تحدث شهسوار عرصه فراست
مقدمة الجیش نثاران میر لشکر جاده نگاران حرف تیر تجلای کلکش عقدهای علم و هنر و انکشافی دقائق
فنون تیغ کوششش را جوهر سزاوار مناصب جسیم منشی مولوی عبد الکریم ادام الله بقاءه
بالمراد اتنه و بلغه اقصی الغایات تحقیق وافی و تنقیح واقعی از بیان انگریزان و اخبار اردو بقاعده دیگر
نگاشت و خالی بودنش از نزاهت و نارسایی تعصب العین همت داشت بملاحظه صدق بیانش
بر زبانها است که چه از احتمال کذب مبرا است هر فقره اش فصاحت قرین و هر نکته بلاغت آفرین از
سطورش فوج معنی صف آرا و تا مسطر تیز بیست کاکل رسا و هر تیر اگر بفرض و تقدیر شاخ طوبی قلم کند
بمقابله تیزی این تحریر تیغش نخواهد رسید و ورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ هدف گردانم
و دو دو برافت و رقش نخواهد رسید بسکه قصص و حکایات طبایع انسانی را قبول و سرشتها بسنید
وقائع و محاربات مجبول است خصوصا گوشها بر آواز کوس این پیکار و هر سامعه مشتاق صدای
طبل این تازه کارزار بود لهذا طرفدار قلمرو اهبت سپهسالار حشمت فتوت حاجی حرمین شریفین
مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب گنجینه هر گونه مقصودش بدست و علی قابلیت شانش
برتا دولت بهبود درست باد برای عبرت ناظران از قالب طبع بر کشید و متفحصان آثار طوارق
روزگار را کامیاب گردانید و ننگ ۱۲۱ … بنامی نام این چند سطر بر پیشانی تاریخ
و تاریخ لفظی و معنوی یادگار گذاشت قطعه تاریخ شد این نامه بر که ز تالیف طبع رسید
پسندیده طبع هر نکته سنج رقم کرد از بهر تاریخ شک که سال هزار و دو صد شصت و پنج

خاتمهٔ طبع از جان بخش قالب سخن شیخ محمد عبدالرحمن متخلص باسر

رایت افرازی خامهٔ محمدت نگار میدان صفحهٔ قرطاس بتحریر حمد شاهنشاهیست که بحکم محکمش تیغ آسمانه
بپا ساین قلعهٔ فیروزه گون بیستون مهیاست و عارض امرش از جنود کواکب بر ساحت فلک
صف کهکشان آراست و صفوف آرائی افواج حروف در عرصهٔ کاغذ بترقیم نعت کشورستانی
که دین متینش ناسخ جملهٔ ادیانست و رواج سکهٔ کلمه‌اش از زمین تا آسمان اما بعد این
کتابیست عبرت افزای ناظران محتوی بر جنبار صحیحهٔ لاهور و ملتان بیان واقع ثمراجواب
ملقب بتاریخ پنجاب تصنیف لطیف مقدمه آبیش بلیغان روزگار و تصنیف نظیف
سرد فتر فصیحان ذی اعتبار نثار عدیم النظیر ناظم نظم دلپذیر مجموعهٔ فضائل جزیله حاوی
فنون جلیله جناب فیض انتساب شعر برسر طور معانی کلیم مولوی منشی عبدالکریم عم فیضه
مرظله که نثرش را با نثره نسبت و ادن گردن عدل زدن و خون انصاف ریختن است
و ... انشای دلکشایش در بلای تیغ و ترنج برای دبیر فلک آمیختن بها تا کوس سخن
بنام نامیش نواخته اند و علم این گرامی فن باسم سامیش برافراخته سحبان وائل اگر زنده
بود زانوی ادب پیشش ته می نمود و امراء القیس جبین ارادت بر آستان فیض نشانش
می سود نقطه که از قلمش چکید برای اعدا لیم عدا کار تیر تفنگ کناد و مدی که از خامه‌اش سر کشد
سنان سینهٔ مخالفان بد آهنگ باد و بالجمله این شاهد مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی نظاره طبع
برروی مالید و پنجم رمضان المبارک سنه ۱۲۶۵ هجری جلوه گر شده نظارگیان را محو تماشای
خود گردانید عندلیب خامهٔ راقم الحروف محمد عبدالرحمن باسر قطعهٔ تاریخ فتح این مهم
گرم استماع نشست

قطعه

چون درین وقت ز تقدیر خدا ... چشمها دیده شکست لاهور بتاریخ
خرد با احسن گفت گر دیده شکست لاهور ... چو شد پنجاب یکسر زیر و بالا
۱۲۶۵

برای کمپنی شد فتح ابواب ... مرتب شد کتاب از فعالش ... ملقب شد بهر آن تاریخ پنجاب
همان پی پا و سر پنجاب برگیر ... که باشد این لقب تاریخ نایاب

ضمیمہ اغلاط تاریخ پنجاب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۳	چیز	خبر	۵۲	۱۰	مصمم	مصمم	۸۳	درنقشہ	سلام نگر	رام نگر
۶	۱	خودرہ	خودرا	〃	۱۲	کذرانیدن	وگذرانیدن	〃	۱۱	[illegible]	[illegible]
۷	۳	میرفتند	میرفت	〃	۳۰	یا بامردم	بامردم	۸۵	۳	روشن	روشنی آن
ایضا	۶	بنک	بنگنک	۵۴	۱۳	بود در	بودند	۸۶	۱۱	مذکور	مذکور بگان او
۸	۳	بصلوبدید	صلوبدید	۵۸	۱۴	راج مل	راج محل	۸۷	۳	گورنر	گورنر جنرل
۹	۵	لعب بسیار	لعب	۵۹	۶	[illegible]	[illegible]	۸۸	۹	وحوالہ	وخودراحوالہ
۱۱	ایضا	درسال	سال	۶۴	۲	یجیک	ہیچیک	۸۹	۱۱	فرود	فرود
۱۳	۷	ظہار	اظہار	〃	۱۰	شبدیری	وبیداری	۹۰	درنقشہ	انربل	انربل
ایضا	۱۸	بازی	باری	〃	۱۲	وقول	وبقول	۹۱	۱۴	روپیہ	روپیہ را
۳۲	درحاشیہ	لاڑانگ	بارڈنگ	〃	۱۵	افنا	افنا	۹۲	۱	نبروند	نبرند
۲۷	۶	پتکی	تبکی	۶۵	۱۳	تماسے	تمامی افسران	۹۳	۴	شادرہ	[illegible]
۲۸	۹	کپنی	کمپنی	۶۸	۱۷	شوند	نشوند	۹۴	۴	خرابطہ	شیرسنگہ خریطہ
۳۹	۷	گاڑی بانان	کاربانان	۷۳	۱۳	بہون	گوبہون	〃	۸	لپنند	لیند
۴۲	۱۸	عیدکاہ	عیدگاہ	۷۵	۷	صوبہ وار	صوبہ دار	۹۸	۱	سنکہا	سرنگہا
۴۳	۱	〃	〃	〃	۱۵	لبضی	بعضی	۱۰۱	۱۲	ا	تا
ایضا	۳	والوب سنگہ	راکوب سنگہ	۷۷	۱	ہری سنکہ	ہری سنگہ	〃	۲۱	سبزی	ہنری
〃	۵	مصر جنگ	نصرت جنگ	〃	۴	بانہ	باختہ	۱۰۶	۱	منجملہ این	منجملہ آن
ایضا	۱۷	دودربانہا	رودرباشا	〃	۴	مورچال	مورچال				
۴۶	۱۳	تا	ما	〃	۵	ہ کاری	سرکاری				
۴۹	۹	ند	وند	۸۰	۲	آواز	آوازہ				
〃	۲۱	خاطر	بپاس خاطر	۸۱	۱	سوم	سوم درمقابلہ				
				〃	〃	کہ	گداگذین				
۵۱	۱۱	جہات	جرات	〃	۱۸	جالن	ازجان				